

مبارزه سیاسی در افغانستان در اواخر سال های دهه دوم- آغاز دهه سوم سده بیستم و به قدرت رسیدن ظاهر شاه

[از امان الله نا ظاهر شاه]

داکتر ولادیمیر بویکو¹
گزارنده به دری: عزیز آریانفر

تاریخ نوین افغانستان سرشار و آکنده از پیروزی ها و ناکامی ها است. مگر تجربه تاریخی تحول این کشور، بر توانمندی نخبگان و جامعه افغانی در زدایش پیچیده ترین و دشوارترین آزمون ها، چه؛ آفات (کاتاکلیزم های) طبیعی یا چه، کشاکش های سیاسی- اجتماعی؛ گواهی می دهد.

همانا، دوره سال های (1920-1930) چنین بودند- هنگامی که در افغانستان خانه جنگی و مبارزه نیروهای گوناگون بر سر قدرت و ساختمان اجتماعی، مطابق پنداشت ها و آرمان های آن ها روان بود. خصلت این رخدادها، نقش شخصیت های جداگانه و کشورهای خارجی تا کنون میان دانشمندان و محافل گسترده اجتماعی، هم در درون افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن، جر و بحث هایی را بر می انگیزند.

در اوچرک² دست داشته، که بر مواد اروچینال بایگانی های شوروی و بریتانیایی استوار است، با توجه به کارهای انجام شده از سوی پژوهشگران دبستان های گوناگون علمی، تلاش به خرچ داده می شود، تا یکی از مراحل یکی از تاریخ معاصر افغانستان را برای چندین دهه از پیش تعیین کرد، تجزیه و تحلیل گردد.

1. به قدرت رسیدن خاندان یحیا خیل (آل یحیی)

سیاست داخلی و خارجی نادرشاه:

سرنوشت نظامی- سیاسی منازعه افغانی 1929 (انقلاب) مقارن با میانه های اکتبر بیخی تعیین گردید: دسته های قبایل پشتون به کابل نزدیک می شدند و رهبر آنان- نادرخان در آن برهه عملاً یگانه مدعی راستین تاج و تخت در کشور بود. با توجه به غیر قابل پیش بینی بودن رفتارهای دسته های مردان مسلح و در واقع همچنان راونشناسی کوچی های جنگجو، مساله قدرت می بایستی همچنان در صورت امکان با رعایت سنت های محلی حل می گردید. به این روند، می بایستی جرگه سراسری افغانی مشروعیت می داد که نماینده های آن نه تنها هواداران نادر، بل همچنان نمایندگان استان های شمالی- راهیان جنبش سقایی چندی پیش که بنا به دلایل آشکار در آن هنگام در کابل بودند، اعلام می گردیدند. افزون بر آن، برای بالا بردن شمار شمالیان در جرگه، پیروزمندان به شوروی ها با خواهشی مبنی بر آن که نمایندگان را با هواپیماهای شوروی به کابل برسانند، رو آوردند.

مساله حاکمیت در دو مجلس، شب 14 بر 15 اکتبر 1929 حل و فصل گردید. در نیمه روز 15 اکتبر، ای. ریکس- سرپرست نمایندگی سیاسی شوروی در کابل یادداشتی (دعوت نامه یی) به دست آورد تا به گونه غیر رسمی [در مراسمی که] به مناسبت اشغال پایتخت از سوی نیروهای نادرخان (بدون کدامین اشاره یی به آن که در این مجلس در نظر است پادشاه معرفی گردد) برگزار می گردد، حضور یابد. سفیران ترکیه و پارس نیز این گونه دعوت نامه ها را به دست آوردند. به گواهی ریکس، این نمایشنامه تاریخی این گونه می نمود: نادرخان سخنرانی کوتاهی که کمتر کسی می توانست آن را از لابه لای سر و صدا ها و گیر و دارها و های و هوی حاکم بر مجلس بشنود، ایراد نمود و از هواداران خود، در گام نخست، قبایل وزیری و مسعود به خاطر پشتیبانی ایشان ابراز سپاسگزاری نمود. علی محمد خان- وزیر پیشین بازرگانی بی درنگ پیشنهاد کرد تا سخنران [نادر خان] را به عنوان پادشاه برگزینند و مولوی فضل ربی به حاضران از مشروعیت این گونه انتخاب اطمینان داد.³ با همین روحیه غلام محمد- وزیر داخله پیشین سخنرانی کرد.

¹ مدیر مرکز «روسیه و خاور دانشگاه دولتی برنول روسیه» و یکی از جوان ترین و بزرگترین افغانستان شناسان روسیه و جهان.

² اوچرک- ژانری است (بیشتر ادبی) در باره شرح و وصف فشرده کدامین رویداد حیاتی بیشتر دارای بار اجتماعی- تاریخی یا طرح کلی کدامین مساله در یک نوشته کوچک.

³ بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده 11، پوشه 151، موضوع شماره 67،

نادرخان پس از رایزنی با برادران خود، ریکس را فراخواند و دیدگاه او را در زمینه جویا شد. نماینده شوروی بایسته دانست تا با همتایان ترکی و پارسی خود مشوره کند و تنها پس از مشاوره با آنان، فیصله اتخاذ شده از سوی مجلس و خود نادرخان را تأیید کرد. حاضران سرانجام شدند تا به نادر خان انتخاب وی را به عنوان پادشاه را شادباش گویند. تاخیر فیصله مساله در پاره حاکمیت بر مبنای فرمالیته یا واقعیت امر (برای مثال، پیش کردن مهره های دیگر به شمول پادشاه پیشین- امان الله) می توانست منجر به ادامه خانه جنگی و هرج و مرج در کشور گردد.

رهبران شوروی تقریباً بی درنگ و باز هم پس از هماهنگ ساختن مساله با ترک ها و پارس ها، رژیم نادر خان را به عنوان حاکمیت دولتی قانونی به رسمیت شناختند. به دشوار بتوان گفت که گسیل برادر نادر خان- محمد عزیز خان [پدر سردار داوود خان و سردار نعیم خان-گ.] که پسانتر در برلین به دست هواداران امان الله خان کشته شد، به عنوان سفیر جدید افغانستان [در مسکو-گ.]، تصادفی بوده باشد. اقدامات اداره دیپلماتیک شوروی درست مانند سیاست افغانی آن، موجب برانگیخته شدن نکوهش هایی از سوی ساختارهای بین الحکومتی، در گام نخست، ساختارهای استخباراتی گردید. مگر، این اقدامات، بیشتر از همه، در کمینترن (انترناسیونال کمونیستی) که پیوسته از روند اتخاذ تصمیم سیاسی در عرصه جهانی کنار زده می شد، موجب ناخشنودی و سرزنش گردید.

نادرخان و حواریونش که در روند جنگ داخلی، به یاری جنگجویان پشتون و نیروهای خارجی (انگلیس و شوروی) به قدرت رسیده بودند، با نشستن به تخت پادشاهی، با دشواری های مالی و سیاسی بسیار جدی پی سردچار شده بودند. اعلامیه گردانندگان جدید افغانستان و مشی آنان بس احتیاط آمیز بود. این گونه مشی- با تیره بودن اوضاع افغانستان و ضعف مواضع رژیم، دیکته می شد. مهره های کلیدی نادریه (نادر خان) در تماس های خود با جانب شوروی، خاطرنشان ساختند که آن ها رفرم های امان الله را ادامه می دهند. مگر این اصلاحات را به تدریج پیاده خواهند کرد. نادریه با تلاش به توحید همه قبایل افغان و ساحات، در گام نخست بر مهربانی همسایه شمالی خود- شوروی می سنجید.

بار اصلاحی نظام و لحن نرم نخستین اعلامیه های رسمی کابل به آدرس شوروی پس از سرکوبی بچه سقاو، چنین پنداشت را ایجاد می کردند که نادریه- چیزی نمی ماند که ادامه دهنده راه امر امان الله باشد. تنها با آن تفاوت که همه سازندگی ها با «آهنگ کندتری» پیاده خواهد شد. نادرخان- شاه تازه بر تخت نشست، در تلگرامی عنوانی شاه پیشین، خاطر نشان ساخت: «عهد فرمانروایی شما در تاریخ افغانستان با خطوط زرین نگاشته خواهد شد و من هم به همان راهی خواهم رفت که شما پیموده بودید».⁴

دلیل تکیه یی که رهبری شوروی به نادر خان در اواخر 1929، و در جریان چندین سال بعدی کرده بود، نه اعلامیه هایی بود که حکومت جدید کابل پخش کرده بود، بل این که یگانه نیروی واقعی نظامی- سیاسی در افغانستان، قبایل پشتون بودند که در میان آن ها بیشترین تاثیر را همو نادر خان- نماینده برجسته اریستوکراسی سنتی پشتونی (سرداران) داشت. فرمانروای نو، هرگونه تلاش به خرج می داد که بر تمایل پشتونگرایی خود تاکید ورزد. او حتا لقب «نادر افغان» را برگزید. مگر، [در این کار] مناسبات ذات البینی نادر با قبایل بی اثر نبود. این در حالی بود که بیشترین تهدید از غلزیایی ها- دقیق تر از بزرگترین عشایر این قبایل- سلیمان خیل بر می خاست. در دوره امانی، دسته های جنگی این قبیله به هواداری از بچه سقاو برخاسته بودند. یکی از دلایل پیروزی نادر در اشغال کابل در اکتبر 1929 این بود که کوچ زمستانی سلیمانخیل ها به هند بریتانیایی آغاز گردیده بود.

حکومت در زمینه جلب همکاری روحانیت مساعی بسیاری به خرج داد. شورای علما تشکیل گردید. به شخصیت های روحانی تا جایی این حق باز گردانیده شد تا قسما به عرصه قضا، آموزش و مانند آن باز گردند. مگر ائتلاف نادریه با روحانیت، به این معنا نبود که در افغانستان اسلامیزاسیون عمیق جامعه آغاز گردیده است و بنیادگرایان اسلامی به یکی از ستون های رژیم مبدل گردیده اند.⁵

شاه جدید، هنوز در ماه های نخست فرمانروایی خود، گام هایی برداشت در راستای باثبات سازی اوضاع در کشور. کار دستگاه اداری رو به بهبود گذاشت. در استان ها- کمیسیون های تنظیمی یا کمیسیون های فوق العاده و نام الاختیار حکومتی به این کار پرداختند. این گونه، کمیسیون ها به ویژه به استان های خاوری و شمالی افغانستان گسیل شدند. همراه با کمیسیون به رهبری یعقوب خان، یک هنگ تقویت شده توپچی به شمال سوق داده شد.

مگر، گردانندگان رژیم جدید کابل، انرژی خود را نه آن چنان در برابر آن هایی که از امیرحیب الله کلکانی، بل در برابر آنانی که از امان الله خان پشتیبانی می کردند، متوجه ساختند. در این حال، عمده ترین اتهامی که بر آنان وارد می آمد، پیوندهای آن ها با شوروی بود. [همین بود که] بی درنگ، کرسی داران دوره امان الله، برکنار گردیدند و آن قبایل

⁴ . بر گرفته از: Ahmad N.D The Survival of Afghanistan 1747- 1979. Lahore, 1990, p 167.

⁵ . برای نمونه، پولیسیت نامدار و پژوهشگر تاریخ آسیا و جهان معاصر، دیلیپ هیرو به این موضوع اشاره می کند: Hiro Dilip.

Holy Wars. Rise of Islamic Fundamentalism. New York, 1989, p.235 راستش پنداشت او مبنی بر این که

دوره فرمانروایی نادر شاه «بالاترین چکاد بنیادگرایی اسلامی در افغانستان گردید»؛ متکی است بر پایه بر فاکت های جداگانه حمایت بخشی از روحانیون از نادر در دوره جنگ داخلی 1929 و تقویت قسمی موقف شخصیت های اسلامی در نظام اداری کشور.

پشتون و هزاره که تکیه گاه اصلی پادشاه پیشین بودند، مورد ستم قرار گرفتند.⁶ همراه با آن، رژیم نادرخان تلاش ورزید با آن نیروهایی که می توانستند برای وی مهربانی نواحی کامل و گروه های تباری را کمایی نمایند، پیوندهایی برپا نماید. این گونه، نادری هایی که به پیگرد هزاره ها در شمال می پرداختند، مستقیماً با رهبران آنان در هزاره جات (هزارستان) - منطقه دشوار گذار کهستانی در مرکز افغانستان به توافق رسیدند. پیروزی در این مساله، ناشی از چندپارگی درونی هزاره ها بود. افزون بر آن، خان های بومی از حق گردآوری مالیات برخوردار گردیدند و باشندگان عادی حق نگه داشتن سلاح های دست داشته خود را. در سرانجام، حکومت مرکزی از گسیل سپاهیان خود به هزارستان خودداری ورزید و راه تفاهم پیمود؛ همو هزاره ها- که بدنه ارتش منظم را می ساختند- به تکیه گاه اصلی رژیم مبدل گردیدند. نیروهای آنان را می توان بسیار زود بسیج ساخت و به یاری موقعیت مرکزی خاستگاه آن ها در برابر هر استان دلخواه کشور به پیکار کشانید.

پیشبرد اقدامات یک باره و یا پیوسته و مستمر و گسیل کمیسیون های مسلح ویژه به اکناف کشور در اوضاع افغانستان سال های 1920-1930 تا حدی مفهوم داشتند، مگر رژیم جدید می توانست تنها در گام نخست، با ایجاد روابط افقی و عمودی قدرت و سپس پیشگیری سیاست داخلی و خارجی بایسته زیستایی پیدا کند. مگر، همو وضعیت دستگاه اداری بیرون پایتخت یکی از گرانبارترین مسایل دولت جدید بود. بسنده است گفت که به خاطر تنگدستی دولت، بسیاری از کارمندان تنها نام شان در دفترهای دولتی بود و چنین پنداشته می شد که می توانند تنها سر از 1 اپریل 1930 آغاز به کار کنند.⁷

روی کار آمدن نادر، آستن پیامدهای معین اجتماعی- سیاسی بود. ناخشنودی جدی یی را در این مساله، بازرگانان تبارز دادند، به ویژه بخش خاص افغانی آن و همچنان آن تاجران که از سوی جوامع هندی (عملاً از سوی سیک ها) کشور که گرایش به پیوند بازار هندی- انگلیسی داشتند و گروه های بازرگانی آنان را نمایندگی می کردند. بازرگانی سرشناس افغانی جای پا یافته در زمان امان الله، به ویژه سرمایه دار متشیت- عبدالعزیز لندنی [(عزیز خان لندنی)] و عبدالمجید حکیمف [(عبدالمجید زابلی که در آن هنگام با همسر روسی اش در مسکو با نام خانوادگی حکیمف زندگی می کرد- گ.)] با ابتکار حمایت از رژیم نو پیش آمدند و 4-5 میلیون افغانی اعانه دادند (مبلغ یک میلیون افغانی را باید هراتی ها که زابلی نماینده آن ها بود، می پرداختند). این اقدام میهن پرستانه، باید موقف تاجران هندی- اقلیت تجاری خارجی را- که معمولاً که نسبت به دولت کابل دارای تمایلات متفاوت بودند، سست می نمود.⁸

راستش به گونه یی که پژوهشگر روسی پ. الکسی ینکف می پنداشت، اقدامات لندنی می توانستند دارای انگیزه هایی دیگری هم باشند: یکی از نخستین میلیونرهای دوره استقلال، در ازای مهربانی خود، اجازه ساختمان بند دره شادیان را از نادر به دست آورد و ملکیت هایی را به دست آورد- زمین های دشت شادیان را به اندازه 20 هزار هکتار. یگانه شرطی که پادشاه گذاشته بود، این بود که عزیز خان برای ساختن بند، به کمک مهندسان و تکنیسین های شوروی رو نیورد.⁹

یکی از تدبیرهای نادرشاه به مقصد مشروعیت بخشیدن به رژیمش، برگزاری جرگه سراسری ملی نوبتی در ماه سپتامبر 1930 بود. بنا به دستور دولت، به این جرگه 301 نماینده از استان ها (بیشتر ملاها و زمینداران) و 209 کارمند دولتی و افسران نظامی دعوت شده بودند که مورد «نوازش» شاه قرار گرفتند، و باید فیصله هایی بسیار مهمی، مبنی بر چگونگی سریش و پیامدهای اصلاحات پیاده شده در گذشته از سوی امان الله خان در گام نخست، همه فیصله های جرگه 1928 پغمان، اتخاذ می نمودند. همه این فیصله ها، با گرفتن «کمک مالی» از نادری ها، فسخ شده اعلام گردیدند. جدایی از این که پادشاه پیشین- امان الله را به باد انتقاد خردکننده یی گرفتند.¹⁰

گام بعدی که همچنان متوجه تحکیم قدرت نادرشاه بود، فراخواندن شورای ملی بود. این موسسه در جرگه 1928 پغمان برای پشتیبانی از اصلاحات از سوی گروه های فعال سیاسی تحصیل یافته جامعه افغانی تاسیس گردیده بود، مگر احیای کار آن از سوی نادر، برای مقاصد دیگری بود، در گام نخست، برای تایید فیصله های خود وی. نادر، عبدالاحد [خان] ماهیار (مایار)- نماینده وردک را به عنوان رییس شورا گماشت.

⁶ مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2208، برگ های 122-123

⁷ بایگانی سیاست خارجی روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، موضوع 70، پوشه 156، برگ 104 ب.

⁸ مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 232-233.

⁹ الکسی ینکف. پ. «مساله کشاورزی در ترکستان افغانی»، مسکو، 1933، ص 19.

¹⁰ امان الله که پسان ها، با اعضای خانواده بزرگ خود به ایتالیا پناهگزين شد، دچار تنگدستی گردیده و در پی آن شد تا یارانه (سویسایدی) دولتی به دست آورد و یا بتواند از بخشی از دارایی خود که در افغانستان مانده بود، استفاده نماید. برای نمونه، منظور او کارخانه پشمینه بافی و چرمگری بود که عملاً یک کارخانه دولتی بود. (نگاه شود به ص 109 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ دری).

عبدالعزيز خان (مدیر جریده «طلوع افغان»- نماینده قندهار) که بر ضد لگام گسیختگی های شاه برآمد نموده بود، به 13 سال زندان محکوم گردید و بهای بس سنگینی به خاطر آن پرداخت¹¹. حکومت همچنان گرفتن امضاءهای نمایندگان را «به سود» نامزدی عبدالاحد ماهیار سازماندهی کرد. مگر تنها 26 نفر از 97 تن قاطعانه از این کار، خود داری نمودند. این آدم های بی باک، رییس جدید گماشته شده را به آن منم کردند که: او به نمایندگی از شورای ملی موافقت نامه پی را به امضا رسانیده است مبنی بر ازابه وام از سوی بریتانیا به افغانستان- چیزی که عملا صلاحیت این کار را از سوی نمایندگان شورا نداشت.

برای خنثی ساختن شورای ملی، سنا، که اعضای آن همه از سوی شاه انتخاب می شدند، متشکل از 27 نفر ایجاد گردید. در آغاز، در نظر بود که مجلس شورای ملی در ماه مارچ 1931 برگزار گردد. سپس آن را به ماه می 1931 به تعویق انداختند. مگر عملا به تاریخ 6 جولای 1931 آغاز به کار کرد. در کابل، 97 نماینده از 106 نفری که جرگه سراسری افغانی سال 1930 تعیین شده بودند، گرد آمدند؛ بخش بزرگ آنان (نزدیک به 65 درصد) نمایندگان را رهبران قبایل تشکیل می دادند. از 20-25 درصد را روحانیون¹² بیشترین اعضای شورا از سوی دولت گماشته شده بودند؛ برای نمونه: در کابل، تاریخ روز انتخابات، تنها به کلانتر های محله ها اعلام گردید که به نوبه خود، تنها رای دهندگان طرف اعتماد شان را دعوت نمودند. والیان استان های هرات و قندهار- عبدالرحیم خان و محمد گل خان، که هر یک، بنا به دلایلی، به رژیم کابل متمایل نبودند، می توانستند اوضاع را تغییر دهند. مگر آن ها خطر نکردند اوضاع سیاسی در گستره زیر نفوذ خود و کشور در کل «شور» بدهند.

هر چند، در بافتار شورای ملی، نمایندگان بازرگانان و همچنان بزرگان ره نیافته بودند، با این هم، حتا با این گونه رفتار گزینشی در ایجاد این ارگان، نزدیک به یک چهارم اعضای آن (به شمول معاون رییس شورای ملی) به عنوان اپوزیسیون رژیم موجود برآمد (تبارز) نمودند. نمایندگان این گروه، می خواستند با برگزاری نشست های منظم سالانه، شورای ملی را به ارگان عالی قانون گذاری کشور، مبدل سازند. حال آن که برای حکومت و شاه، نقش قوه اجرایی در نظر گرفته می شد. نمایندگان فعالان موفق شدند بررسی قوانین امان الله خان را سازماندهی نمایند و برخی از پیشنهادها خود را اریه نمودند. مگر این اقدامات با نبود مطبوعات مستقل، بازتاب اجتماعی نیافتند.

گام های برداشته شده از سوی نادرشاه، در راستای ایجاد نهادهای مشارکت اجتماعی و چیزی که دارای اهمیت نه کمتر است- سیاست خارجی متعادل و متوازن (عقد پیمان بی طرفی با اتحاد شوروی در سال 1931 و مانند آن)، برخی از نمایندگان اپوزیسیون را برانگیخت تا در مناسبات خود با رژیم حاکم بازیابی کنند. موقف های مهربانتری را نسبت به او برای مثال، دبیران روزنامه های برونمرزی «زمیندار» و «افغانستان» که در هند بریتانیایی به چاپ می رسیدند- سید غلام حسن شاه کاظمی و مرتضی احمدخان، پیش گرفتند. آن ها حتا اعلامیه هایی در پشتیبانی از شاه (در واقع توبه نامه ها) و پوزشخواهی از ارزیابی های لغزش آمیز شان در باره اوضاع چند سال اخیر افغانستان پخش نمودند.

دگرگونی های سیاسی آغاز دهه سال های دهه 1930 در قانون اساسی 1931 بازتاب یافتند. مگر آن گونه نیشخند آمیز که عبار- تاریخ نویس و رجل سیاسی تاکید نمود- «حتا وزیران کشور از محتویات این قانون چیزی نمی دانستند» که مواد و بندهای آن اصلا در فیصله های کابینه و یا دیگر ادارات و دفترها در دوره نادرخان اعلام شدند. مگر آگاهی اندک بیشتر افغان ها از محتوای و حتا خود نفس موجودیت قانون اساسی 1931¹³ به هیچ رو، به معنای آن نبود که تصویب آن بر زندگی اجتماعی- سیاسی کشور هیچ تاثیری نداشت.

مشی سیاست خارجی دولت نادریه نیز ثابت نبود. مناسبات افغانستان و شوروی روی خط همگرایی توسعه نمی یافت. این گرایش را، غلام صدیق خان چرخ (یکی از هواداران برجسته امان الله که تلاش ورزید مانند بسیاری دیگر از هواداران شاه پیشین با نادرشاه زبان مشترک بیابد)، کوشید پس از بازگشت خود به کابل در بهار سال 1931،

¹¹ . غبار در ص 104 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این باره چنین می نگارد: «عبدالعزيز خان وکیل قندهار (در دوره امانیه مدیر جریده طلوع افغان) علیه عبدالاحدخان- رییس انتصابی بیانیه پی ایراد و تعیین رییس شورا را حق وکیلان دانست نه این که از طرف دولت تحمیل شود. به همین جرم بود که آن مرد محترم به زندان سیاسی افتاد و سیزده سال بماند. ریش این مرد در زندان سفید و بینایی چشمانش مختل گردید.»- گ.

¹² . بایگانی سیاست خارجی فدارسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 161، موضوع 41، برگ های 5-18.

¹³ . دیپلمات و خاورشناس امریکایی- ل. پاولادا در باره یک فاکت از این هم تکانهنده تری را گزارش داد: او توانست متن قانون اساسی 1923 دوره امان الله خان را تنها در کتابفروشی های خیابانی بازار کابل بیابد. کارمندان وزارت عدلیه افغانستان از او اجازه خواستند تا از این یگانه نسخه رونوشت بردارند و این گونه، افغانستان بار دیگر، متن نخستین قانون اساسی خود را باز یافت. (نگاه شود

به:

بچرخاند. چرخى دست به اين ريسک زد تا نادر خان را به آن متقاعد سازد که اوضاع بين المللى (تهدید جنگ جديد جهانى و بسيارى ديگر از مسايل) افغانستان را برآن وا مى دارد تا به سوى شوروى گرايش استراتژيک داشته باشد. مگر نادر به گونه ديگرى مى انديشيد: او بر آن بود که سنجش افغانستان به روسيه با توجه به تجارب تاريخى (شکست شيرعلی خان در سال 1860 و همچنان شکست امان الله خان در اواخر سال 1920) و نيز با رخدادهای روان، ترديد بر انگيز است. او همچنان به پيروزى جنبش آزادى بخش مللى در هند کمتر باور داشت.¹⁴

يکى از گام هاى نخبستين و بس ارزنده که دولت نادريه برداشت-آوردن نظم در عرصه هاى اجتماعى و آموزشى بود. مکتب ها که در دوره بچه سقاو بسته شده بودند، سر از نو، باز شدند. گرد آوری سامان و اسباب و مواد درسى مکاتب که به تاراج برده شده بود، آغاز گرديد. حتا گسيل جوانان برای آموزش به خارج (هرچند به پيمانه هاى کمترى نسبت به دوره امانى) از سر گرفته شد. مگر دبرى نپايد که گرايش هاى منفى (با آن که برخى از آن ها نه در مشى خود نادرشاه، بل در پديده هاى بيشتر ژرفتر داراى بار اجتماعى- سياسى و تبارى- تاريخى ريشه داشتند) پديدار گرديدند. برای نمونه، شاه با آن که بنا به گواهى بسيارى، يکى از آگاه ترين کارشناسان نظامى کشور بود، ناگزير گرديد، ارتش را بر اساس داوطلبى، به سان يک ارتش داراى بافتار رنگارنگ، با آن که بيشتر داراى بار پشتونى- عشيره يى جنگجويان بود، بازآرايى نمايد. هسته آن را بايد وردکى ها، لوگرى ها، و در جاى آخر- نمايندگان زير ستم ترين اقليت مللى افغانستان- هزاره ها، مى ساختند.

دلکش ترين انگيزه برای بازآرايى دسته هاى رزمى، افزايش تنخواه بود: هرگاه تنخواه در دوره امانى 14 روپيه کابلى در ماه و در دوره بچه سقاو- 20 روپيه کابلى بود، در دوره نادريه ناگزير گرديدند وعده 25 روپيه در ماه را بسپزند. برای حل اين مساله، به يارى بریتانیا نیاز بود. با آن که بخشى از داراى هاى افغانستان (نزدیک به دو ميليون کلدار از سپرده هاى افغانستان که در بانک هاى هند بریتانیایی در دوره امانى پس انداز شده بود) دو باره واپس شدند. مگر به هر رو، مى بايست تنها بخشى از رزمجويان پشتون را نگه داشت و ديگران را مرخص و آنان را به محل هاى بود و باش پيشين شان گسيل داشت.

حکومت پول زيادى را برای خريد خان ها و مالکان مصرف کرد و در برخى از موارد ناگزير بود امتيازات سنتى شماری از قبایل و رهبران شان را احيا نمايد و تنها پس از مرخص نمودن بخشى از جنگاوران و دسته هاى پراکنده، توانست تا چندی اوضاع را در پایتخت و برخى ديگر از نواحى کشور با ثبات بسازد.

مگر اوضاع سياسى داخلى در افغانستان را تنها عوامل عينى دبريا تعيين نمى کردند. نادرخان و نزدیک ترين پيرامونيان او- مصاحبان- حاکميت اعلى را در کشور برای سال هاى سال و حتا دهه ها به انحصار خود درآورده بودند- از کرسى صدارت که به برادران وى رسیده بود، گرفته تا ديگر کرسى هاى کلیدی (وزارت دفاع و مانند آن...), و حتا مناصب و کرسى هاى کم اهميت و صلاحيت. تقرر محمد عيسى خان- مللى گرای هوادار شوروى و عضو جنبش جوانان افغان، به کرسى ريس ستاد ارتش افغانستان، بيشتر به يک استثنا همانند بود که نشانگر ژست تمايلات مهربانانه نسبت به شوروى بود.¹⁵

تمرکز قدرت در دست هاى مصاحبان، با دامنه يابى روز افزون سرکوب و روى هم رفته، خودکامگى رژيم سياسى همراهى مى گرديد. در ميان سرشناس ترين قربانيان اختناق نادريه، مى توان از ولى خان [دروازى]- يکى از همراهان اصلى امان الله خان- وزير حربه پيشين، ديپلمات و نايب السطنه نام برد. به او اتهام توطيه و آماده سازى خيزش به سود امان الله بسته شد و در ماه جنورى 1930 بازداشت گرديد. ولى خان که در آغاز به سمت غلام بچگى دربار، خدمت را در دربار حبيب الله خان آغاز کرده بود، يکى از انگشت شمار تاجيک تباران بود که توانست در زمان امان الله، به سرعت از نردبان سياسى بالا بيايد. با آن که پادشاه پيشين كاملا به او اعتماد نداشت. نادری ها، چيزهاى بسيارى را نمى توانستند بر او بيخشابند. از جمله مهرورزى به بلشويک ها را. محمد ولى خان، همچنان متهم به همکارى با بچه سقاو بود. «رسيدگى» به پرونده محمد ولى خان، عملا نخستين و آخرين بازجويى يى بود که در جريان آن دست کم برخى از موازين عدلى رعايت گرديد. در ماه اپريل 1930 در جلسه سرشناسان و افسران، حکم دادگاه اعلى در زمينه پرونده محمد ولى خان و محمود سامى (افسر ترکى ارتش افغانستان که از مصر گريخته و به افغانستان آمده بود) اعلام گرديد که مطابق آن بايد حاضران بايد فيصله نهايى را صادر مى نمودند - اعدام يا

¹⁴. بايگانى سياست خارجى فدراسيون روسيه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ويژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ هاى 107-

¹⁵. پس از افتادن کابل به دست نيروهاى بچه سقاو، محمد عمر که در دوره امان الله خان مدتى کرسى رياست ستاد کل ارتش را داشت، روابط تنگاتنگى با سفارت شوروى داشت. محمد عمر به چند زبان از جمله روسى سخن مى گفت و يکى از آموزش ديده ترين افسران افغانى به مفهوم اروپايى آن بود. نگاه شود به: بايگانى سياست خارجى فدراسيون روسيه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ويژه 12، پرونده 156، موضوع 69، برگ هاى 17-18.

زنداد. محمد ولی خان که عملاً سومین شخصیت (پس از امان الله و طرزی) در رده اصلاح طلبان افغان دوره نخست استقلال بود، به هشت سال زندان محکوم شد. مگر بعدها در 1933 به نام دشمن شاه و ملت اعدام شد.¹⁶

هنوز در جریان سال اول فرمانروایی نادرشاه، بسیاری از جوانان افغان و هواداران امان الله خان مورد اختناق قرار گرفتند. این گونه، به دستور نادرخان، تابستان 1930 در گرماگرم رخدادهای کوهدامن، عبدالرحمان لودی- شهردار کابل کشته شد. نعش سوراخ سوراخ شده و تیرباران شده او بر سر خری نزد همسرش به شور بازار برده شد.¹⁷ دار و ندار وی ضبط گردید و گذشته از این ها، مرده او متهم به کفر و الحاد و میگساری و باده پیمایی گردید. همچنان [تاج محمد] پغمانی با توپ پرانده شد. همین گونه، فیض محمد باروت ساز را اعدام کردند که پیش از اعدام نادرخان را به باد ناسزا گرفت و دشنام داد. محی الدین آرتی، در آغاز به ترکیه گریخت و سپس رهسپار هند شد، مگر گرفتار گردید و در پیشاور کشته شد. غبار، ده سال آزرگار رقت بار در زندان و تبعید بسر برد. بستگان او از کار بیرون رانده شدند و فرزندان او را به مکتب ره ندادند. همه این و دیگر شکنجه ها و جزاها بدون دادگاه و تحقیق انجام شدند. شگفتی بر انگیز نیست که این گونه منشی سیاسی، در کنار انبوهی از نا به هنجاری ها و نا به سامانی های دیرین و نو جامعه افغانی، به بسیار زودی، موجب برانگیخته شدن واکنش ها، هم از سوی مخالفان ولایتی نادریه و هم در میان لایه های گسترده توده ها، گردید. مگر اپوزیسیون راستین رژیم را، ائتلافی بس سست بنیاد و از نگاه سازمانی و سیاسی از هم پاشیده و شیرازه گسیخته، مشتمل بر هواداران امان الله خان، نمایندگان اقلیت های تباری و بخشی از روحانیون و... که جسته و گریخته به آن می پیوستند، تشکیل می داد.

«قهرمان رخدادهای مزار»: رویدادهای «ترکستان افغانی» در اواخر سال 1929- اوایل های دهه 1930 و هنگامه [استاد] خلیل الله [خلیلی]¹⁸

¹⁶. دیپلمات های شوروی، محمد ولی خان را همچون «سر سپرده ترین کس ما و روی هم رفته، شاید لایق ترین رجل افغانی» ارزیابی می کردند. (نگاه شود به: مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 2208، برگ 16)، مگر رهبری سیاسی شوروی ممکن نمی شمرد تا او را از چنگ خشم نجات دهد).

¹⁷. در این زمینه غبار در ص 40 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می نویسد: «... شاه، عبدالرحمان خان لودی را که آن وقت رییس بلدیة کابل بود، به قصر دلگشاہ احضار و به مجرد رسیدن امر کرد که او را همان جا نزدیک برج ساعت نظامیان گارد گلوله باران کردند و نعشش را روی خری نزد زنش به شوربازار فرستادند. میت او در گورستان شهدای صالحین بدون نام و نشان دفن شد.» - گ.

¹⁸. رجال دولتی و شخصیت های سیاسی - اجتماعی افغانستان (فرهنگ اطلاعاتی)، مسکو، 1967، ص. 9، منبع دیپلوماتیک شوروی، زیر نام: «نقش روحانیون در زندگی اجتماعی افغانستان»، چاپ سال 1957، آگاهی هایی گسترده یی در باره آموزش خلیل الله خلیلی در لیسہ حبیبیه، در دست می گذارد. در کتاب، خلیلی به عنوان یکی از پیشتازان سیاسی - مذهبی و اندیشه ورز نامدار کشور و منطقه معرفی می شود. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، اسناد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده ویژه 39، پرونده 241، موضوع 14، برگ 40.

گوشه یی از زندگینامه سیاسی خلیلی که با «انقلاب» 1929 پیوند دارد، تا کنون کمتر از سوی پژوهشگران موشکافی شده است؛ هرچند، شماری از خاورشناسان شوروی با ژرفنگری به بررسی میراث سرایشی و نوشتاری وی پرداخته اند. بانو پرونتا رساله دکتراش را درین گستره در دانشگاه بامبرگ Bamberg جمهوری آلمان فدرال نگاشته است. او بارها در همایش های بین المللی در باره جلوه های گوناگون زندگی و پویایی خلیلی سخنرانی کرده است. (برای نمونه، نگاه شود به: سخنرانی وی در سومین کنفرانس اروپایی «ایرانستیک» (ایران شناسی) در سپتامبر 1995 در کمبریج زیر عنوان: بچه سقا - یک رایین هود افغانی یا یک رهن، نوشته خلیل الله خلیلی، 1929.

Bacca-i Saqqa - an Afghan Robin Hood or a bandit: Khalilullah Khalili's revision of 1929.

منبع اصلی پژوهش بانو پرونتا، کتاب خلیلی در باره عصر «امیر حبیب الله کلکانی» (بچه سقاو) («عیاری از خراسان - امیر حبیب الله، خادم دین رسول الله»، چاپ پیشاور، 1990) بوده است.

پیش درآمد¹⁹ :

[در مقاله دست داشته، کوشیده شده تا به ابعاد فردی و شخصیتی استاد خلیل الله خلیلی در متن کشاکش های افغانستان در اواخر سال های 1920 و آغاز 1930 پرداخته شود. در تاریخ نگاری افغانستان، این کشاکش ها، به «انقلاب» شهرت دارد. موضوع پژوهش این بحث، پرداختن به سیما و شخصیت خلیل الله خلیلی است. او در آن هنگام، نماینده نسل جوانی از سیاسیون کشورش به شمار می رفت، که پسان ها به شخصیت برجسته اندیشمند (انتلکتوئل) و دولتی مبدل گردید. در مقاله، سخن بر سر رویدادهایی است که زایشگر آغاز زندگی نامه سیاسی خلیل الله شدند.]

[در پی کشته شدن امیر حبیب الله در سال 1919، در افغانستان «پادشاه گردشی» گردید. امان الله- شاه جدید، به زودی کشور را به سوی استقلال رهبری کرد. او تصمیم گرفت تا جامعه سنتی افغانستان را اصلاح نماید. در روند پیاده ساختن اصلاحات، بسا اتفاق افتاد که به سنت ها و شرایط عینی جامعه بی پروایی شود و خواست مردم نادیده گرفته شود. امان الله، مالیات را افزایش داد و در سرانجام هم میهنانش را در برابر خویش برانگیخت. بحران عمیق اجتماعی و سیاسی اواخر سال های 1928 و آغاز 1929، به جنگ داخلی و تضعیف بیش از حد حاکمیت مرکزی کشور تا مرز از هم پاشی شیرازه حاکمیت آن انجامید. در کشور تنش های ملی، عشیره پی و گرایش های منطقه پی نیرومند شد. در جریان سال 1929 و حتا آغاز سال های دهه 1930 شمار بسیاری از شبه دولت های نیمه خودگردان در افغانستان پدید آمدند، که بیشتر متمایل به منطقه گرای بودند، تا استقلال کامل.

امان الله، پس از واژگونی پادشاهی اش در میانه های جنوری سال 1929 کوشید تا حکومت ملی را با تکیه بر خویشاوندی های عشیره پی پشتونی خویش در قندهار که به آنجا گریخته بود، سر و سامان دهد. مگر به زودی با شکست رو به رو شد. او عملاً خود را از بسیاری از همکارانش، که ناگزیر هم در پایتخت و هم در شمال مستقلانه پویایی هایی داشتند، تجرید ساخت و سر انجام، در اواخر ماه می 1929 کشور را برای همیشه ترک گفت.

در جریان سال 1929 میلادی، نقش مرکزی در سیاست افغانستان به نیروهایی که برکابل چیره بودند، انتقال یافت. آن ها کسانی بودند که بچه سقاو- نماینده گروه های پایینی جامعه را به قدرت رساندند. سپس او را امیر غازی (در واقع امر حبیب الله دوم) اعلام کردند و کشورش را که در برگزیده کابل، اطراف و برخی از مناطق ولایت شمالی (ترکستان افغانستان، قطعن، بدخشان و ...) می گردید، متفاوت از حکومت پیشین پشتون ها، به «کابلستان» نام دادند.

در میان سقاویان هم شمار بسیاری از نمایندگان نخبگان مذهبی (بیشتر تاجیک تبار یا تاجیکی شده زمینداران ناحیه کابل (کوهستان و کوهدامن) حضور داشتند و هم بوروکرات های پیشین امان الله و مذهبی های واپسگرای [عصر او]. آن ها نتوانستند نه مدیریت اقتصادی را پیش ببرند و نه ماشین دولتی را به راه اندازند.

تا تابستان سال 1929، در کشاکش های تباری- سیاسی درونی افغانستان، رزمجویان قبایل پشتون نیرومند گردیدند. نادرخان- وزیر دفاع و سپهسالار امان الله [خان] و یکی از چهره های برجسته اشرافیت افغان (سردار) توانست که همه آن ها را زیر درفش خود متحد سازد.]

مقارن با آغاز پاییز 1929، روشن گردید، که هواداران بچه سقاو در افغانستان به زودی شکست خواهند خورد. تنش ها هم در کابل و هم در استان ها به شمول استان هایی در ظاهر متمایل به رژیم نو، رو به فزونی داشت. یکی از رهبران هزاره به نام اکیلل خان، برای گفتگو با سید حسین- وزیر دفاع «کابلستان» به شهر مزارشریف آمد. عبدالقیوم- نائب الحکومه مزار، که یکی از هواداران پنهانی نادر خان که برجسته ترین مدعی بالاترین مقام دولتی در اواخر 1929 به شمار می رفت، نتوانست جلو سید حسین را که شهر را با خزانه محلی (که نزدیک به نیم میلیون افغانی دارایی داشت)، ترک می گفت، بگیرد. در 27 اکتبر، حکومت مزار به دست مستوفی- خلیل الله خلیلی افتاد، که در برابر عبدالقیوم مستقلانه قیام نموده، نیروهای هزاره ها را سرکوب، و پس از آن، خود را نائب الحکومه ترکستان افغانی اعلام کرد.

خلیل الله که بعدها در کشور و فراتر از مرزهای آن، به نام خلیل الله خلیلی (استاد خلیلی) نامور شد، در سپهر سیاسی زمان جنگ داخلی 1929 تصادفی ندرخشید. پدرش- محمد حسین خان از عشیره صافی، از رجال پر قدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود که به فرمان امیر جدید- امان الله خان، متهم به فساد و دیگر تبهکاری ها گردیده و در سال 1919 محکوم به اعدام شد و خانه وی در کابل مصادره و به عنوان اقامتگاه نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنا به وصیت محکوم، خانواده اش را بخشوده، امان دادند، اما به استان چاریکار تعین نمودند که با درآمد اندکی از مدرک جایادهای محدود شان می زیستند.

¹⁹ این پیش درآمد، در مقاله دیگر آقای بویکو زیر نام «قهرمان رخدادهای مزار- سیما سیاسی استاد خلیل الله خلیلی» نگاشته است

و ما آن را به عنون زیر نوشت در این جا آوردیم. چون این مقاله به قلم آقای بهره مان به دری برگردان شده بود، ما آن را با اندکی ویرایش در این جا آوردیم- گ.

به گونه بی که عبدالغنی می نویسد: محمد حسین خان در آستانه اعدام، از امان الله خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ [به مصداق: «عاقبت، گریه زاده گریه شود-گ.»]، شنید: آموزش دادن به آن ها به معنای پرورش گریه های درنده است. هر چه کنی، آن ها آدم نمی شوند.²⁰ خلیل الله با آن که پدر و مادر (مادرش دختر یکی از خان های روستای کوهستان پروان، بود که پیش از رویدادهای 1919 درگذشته بود) را از آوان کودکی از دست داده بود، آموزش دید: به روایتی وی دبستان روستایی را به پایان رسانید و بنا به روایت دیگر، در لیسبه با پرستیز حبیبیه کابل دانش فراگرفت و سپس، چندی هم در آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اند سالگی، او، که در میان شمالی ها (تاجیک ها و پشتون های تاجیکی شده شمال منطقه کابل) نمو یافته بود، به جنبش بچه سقاو گروید و یکی از بی آرایش ترین و تحصیل یافته ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلندپایگان محلی سقاوی گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد.

سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده نساخت، بل [انگیزه آن گردید] که برعکس، سرسختی، صلابت و شگردهای شگفتی برانگیزی را به نمایش بگذارد. او نادر خان را دست نشانده انگلیسی ها خواند و طرح ایجاد دولت جدیدی را در شمال با پیشگامی باشندگان ازبیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید.²¹ این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی- دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار خلیل الله، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می بایستی در حمایت همسایه شمالی - شوروی و دوستی با جمهوری های شوروی نهفته باشد.

خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان شوروی بنام بود، برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا پناهجویان آسیای میانه آزادانه، به میهن شان بازگردند. در این سند، که در نامه های دیپلماتیک شوروی به «فراخوان خلیلی- معاون گورنر جنرال ترکستان» نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نائب الحکومه و یا معاون وی امضا می کرد- ولادیمیر بویکو) آمده است: «با توجه به مناسبات نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی حبیب الله با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان، هرگاه خواسته باشند به وطن اصلی شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود و باش آینده شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی حبیب الله در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ ممانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عافیت آن ها را در میهن شان فراهم نماید»²². فرمانروای «خود گماشته» وعده سپرد تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دایمی شمال افغانستان را برگزیند. او و هوادارانش، مطمئن بودند که ولایات قطعن - بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست.

با فرا رسیدن هفته دوم ماه نوامبر، هیات هایی از بدخشان، آقچه، شیرغان و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزارشریف، نمودند. از دیدگاه بافتار تباری، در میان نمایندگان، ازبیک ها، ترکمن ها و تاجیک ها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند. این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره ها و افغان ها (پشتون ها) اصلا به چشم نمی خوردند. دسته های بالادست تر، جنگاوران مسلح ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را خلیل الله پیش می برد. مگر، جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح های وی، با دلواپسی فوق العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه، «پیاپی شدن چنین طرح ها، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوب خاوری به رهبری نادر خان، با نفوذ بیشتر انگلیسی ها و دیگر شمال باختری به رهبری خلیل الله، با عمدتاً تاثیر شوروی. مگر ما چنین کاری را باید غیر ممکن ببنداریم. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی ها است. ما به افغانستان واحد، غیر قابل تجزیه و دارای تمامیت ارضی نیاز داریم. (تکیه از نویسنده- بویکو است) ... و به همین دلیل، اندیشه هایی که در سر پرشور و گرم خلیل الله پدید آمده اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند. چون که هنوز کارهای شوروی ها علیه انگلیسی ها در افغانستان چندان بد پیش نمی رود»²³.

مگر، بسیار به زودی روشن شد که طراح ایجاد دولت شمال افغانستان، خود به اندیشه هایش باور ندارد. چون او و پیرامونیانش در عین زمان گفتگوها را با اس. وایتزاکر S. Weizeger - قونسل شوروی در مزارشریف برای گرفتن روایت یا ویزای شوروی (که عملاً به معنای دادن درخواست پناهندگی بود) و گسیل اشیای گرانبها (پول و قره قل) به آن

²⁰ . Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921, p. 105-106.

²¹ . مرکز نگهداری و بررسی....، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 1806، برگ 197.

²² . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، موضوع 4، برگ های 50-51

²³ 51، در پیام جستار شده خلیلی، سبک نگارش و املائی ترجمه پیام به زبان روسی که به وسیله کارمندان قونسولگری شوروی در مزارشریف انجام شده است، حفظ گردیده است.

²³ . همان جا، برگ 198.

سوی مرز (که در نظر بود پول ها در یکی از بانک های شوروی واریز و پوست ها در گدام های آن انبارهای شود)، پیش می بردند. با همه شک وگمان ها در باره طرح های استراتژیک خلیل الله، محافل سیاسی و نظامی - دیپلماتیک شوروی نمی توانستند همکاری یکی از هواداران چندی پیش بچه سقاو- آن هم سرسخت ترین و پر و پا قرص ترین آن ها را، با سنجش به پشتیبانی از او و کسان همانند او که از توانایی حفظ توازن در برابر انگلیسی گرای نادر خان- شاه جدید، برخوردار بودند؛ «به سان ابزار در بازی افغانستان، که انجام و فرجام آن تا هنوز روشن نبود»، چونان نیروی ذخیره؛ نادیده بگیرند.

در تاشکنت، اعضای گروه خلیل الله («که آخرین بقایای رژیم حبیب الله پنداشته می شدند») و پیش از همه، خود او، چونان شخصیت های هر چند هم متباین، مگر با آن هم بی تردید سیاسی، ارزیابی می شدند. آ. زنامینسکی- نماینده فوق العاده کمیساریای خلق در امور خارجی در ازبیکستان، ضمن گزارشی در باره این مساله به رهبری دفتر آسیای میانه پی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسری شوروی، می پنداشت که: «سودمند است تا آن ها را در بازی افغانستان، که آغاز و انجام آن کاملاً پیدا نیست، به سان ابزار با خود داشته باشیم».²⁴

در 12 نوامبر، گروه خلیلی یک محموله 19 هزار جلدی پوست قره قل را از مزار شریف به ترمز، برای فروش به شوروی فرستاد. محموله کالا را خلیفه عبدالله- کارمند گمرکات و معتمد خلیل الله همراهی می کرد. یک روز بعد، بیشترین اعضای گروه رجال های مزاری- 46 نفر، با پاسپورت های تجاری در قونسولگری شوروی روادید (ویزا) گرفته و در هر لحظه آماده گذر از مرز بودند.²⁵

در شهر، در واپسین لحظات، هواداران بازمانده نادرشاه تیرباران گردیدند. خلیل الله خود، با نگارش نامه دوستانه و هشدار دهنده بی در باره تغییر محتمل اوضاع و بهتر بودن بیرون رفتن پرسونل دیپلماتیک شوروی از مزار، رو آورد: «با توجه به این که ممکن است من و دیگر اشخاص متنفذ دیگر در این جا حضور نداشته باشیم، می خواهم شخصا به اطلاع شما برسانم، که با توجه به این که امکان به قدرت رسیدن هرکسانی از هر قماش و گروه- آدم های هرجایی و دشمنان دوستی افغانستان و اتحاد شوروی، هست، شاید آن ها با بهره گیری از فرصت، به شما آسیب برسانند».²⁶

در آستانه رفتن، او چند روز پیاپی و با پافشاری از ما می خواست تا هواپیمایی را برای گسیل هیأت مزار به کابل به دسترس وی بگذاریم. بایسته بود تا روشن نمایند که در پایتخت چه می گذرد و چه کسی بر اریکه قدرت نشسته است و مانند آن. برای مصوونیت هیأت، فرستادگان نادر را گروهان نگه داشتند. پس از کاغذ پرانی ها و «راندمان» های بسیار جانب شوروی، سرانجام، هیأت مزاری که تصمیم گرفته بود تا با اسپی راهی کابل گردد، موفق گردید یک فروند هواپیما را برای پرواز به کابل به کرایه بگیرند. هیأت متشکل بود از: محمد رفیق- نماینده نظامی، فقیر محمد- حاکم مزار، عطاء محمد- نماینده روحانیون و خواجه عثمان - نماینده تاجران. آن ها را در کابل با گرمجوشی پذیرایی نمودند. نادر که دیگر اعلام پادشاهی کرده بود، خود آنان را بار داد. نمایندگان به شاه بیعت کردند و از وفاداری شان اطمینان دادند. اما یک روز پس از برگشت از کابل، یعنی به تاریخ 18 نوامبر، به مردمی که بی صبرانه در فرودگاه چشم به راه آنان بودند، گفتند که: «حبیب الله زنده است و در کابل فرمان می راند».²⁷

در همان روز، به یاری گروه خلیل الله، برونبری کارکنان قونسولگری شوروی از مزارشریف آغاز گردید. پس از چندی، افراد وی نیز شهر را که بلافاصله از سوی دسته های کوهستانی به رهبری محمد عظیم خان اشغال گردید، ترک گفتند. حاکمان جدید فرمان دادند که هیچ کسی را نگذارند از شهر بیرون برود. مگر قنصول- وایزاگر و همکاران باقی مانده نمایندگی شوروی توانستند با دادن رشوه به فرمانده «کوتوالی» (اداره پولیس) با دو فروند هواپیما، زیر رگبار مرمی کسانی که آنان را تعقیب می کردند، به شکل معجزه آسایی از مزار بپزند.

خلیل الله و همراهان را درست مانند هم میهنان امانی شان که چند ماه پیش آمده بودند، به تاشکنت فرستادند که در شرایط بس ناگوار دربندیان، روزگار به سر می بردند. خلیل الله که بی روزگار و بی سرپناه بود، با بود و باش در جای سرد، تنها با حمایت هم میهنانش توانست زنده بماند که به وی- به عنوان فرزند برخاسته از یک خاندان سرشناس، هرچند هم بینوا که طی سالیان دراز مورد بی مهری قرار گرفته- با کمال میل کمک می کردند، زیرا به سپاسگزاری و توانمندی بازپرداخت وی اطمینان داشتند.

شایان یادآوری است که این هوادار سر سپرده بچه سقاو، هیچگاه نتوانست با بلشویک ها زبان مشترک بیابد. حتا در تبعید هم برخورد انتقادی خود را در برابر متحدان مؤقت خویش پنهان نمی کرد. هرچه بود، جانب مقابل نیز با وی برخورد همانندی داشت. افزون بر آن، خلیل الله، میزبان خود را به غصب اموال متعلق به او یعنی محموله های

²⁴ . مرکز نگهداری و بررسی....، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 1806، برگ 199.

²⁵ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه، 147، موضوع 4، برگ

223.

²⁶ . همان جا، برگ 19.

²⁷ . مرکز نگهداری....، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 215.

پوست قره قل و اسپ ها متهم ساخت. به گونه یی که در بالا هم یادآوری گردید، به راستی که گروه یاد شده در آستانه گریز به آسیای میانه، در نوامبر 1929، محموله های پوست قره قل را به شوروی فرستاده بودند. اما کسان دیگری، از جمله برخی از بازرگانان افغانی نیز ادعای حق مالکیت بر آن ها را داشتند. اما به وضع، نه مساله قره قل متنازع فیها، بل این امر که دولت شوروی رژیم نادرخان را به رسمیت شناخته بود و پناهجوی سیاسی با چهره مشکوک در چشم میزباننش - خلیلی، به هیچ رو در برپایی روابط با نادر شاه، مساعدت نمی کرد، به ویژه رنگ و بوی هنگامه برانگیز می داد. تسوکرمَن Zuckermann - مسوول بخش آسیای میانه کمیساریای خلق در امور خارجی ضمن تبادل نظر با قره خان - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی در باره مهاجران مزار نوشت: «شما حق به جانب هستید. ما نمی بایست در این موضوع مداخله می نمودیم»²⁸. مسکو و تاشکنت با گذشت هر روز، از حضور خلیل الله در خاک شوروی بیشتر پریشان می شدند و آماده بودند از هر بهانه یی برای بازگشت او به افغانستان، بهره گیری کنند.

فرمان نادر خان، مبنی بر بخشایش خلیل الله و دعوت شخص شاه از وی برای برگشت به میهن، بن بست پدید آمده را شکست. مگر کوهستانی شورشگر و شوریده، چندی در بی آلابی رژیمن نو کابل شک و تردید داشت: «نادر شاه مرا بخشوده است، مگر من تا کنون نه او را بخشوده ام و نه از او پوزش خواسته ام. او را در افغانستان، خوب می شناسند؛ او حرف خود را می زند؛ قرآن را می بوسد؛ مگر با آن هم فریب می دهد».²⁹ اما ناگزیری ها نیرومندتر از کار برآمدند. بی مهری های توانفرسای غربت، خلیل الله را واداشت تا پیشنهاد شاه را بپذیرد. در 17 فبروری 1930، «قهرمان رویدادهای مزار» (کودتای دوم سقاوی پاییز 1929) به آگاهی نادرشاه رساند که برای برگشت به میهن آماده است مگر به شرط این که به وی تضمین مصونیت، هزینه راه و اجازه بود و باش در هرات - جایی که عبدالرحیم خان - مامایش کار می کرد - داده شود. چنین اجازه یی به وی ارزانی گردید و گریزی مزاری به گستره زیر فرمان مامایش برگشت.

خلیل الله، بی آن که کرسی رسمی یی در اداره هرات گرفته باشد، تاثیر چشمگیری بر زندگی اجتماعی و سیاسی آن سرزمین برجا گذاشت. او با روحانیون - تکیه گاه اصلی [نایب سالار] عبدالرحیم خان [صافی] نزدیک شد و مبارزه شدیدی را در برابر گروه ترقیخواه سرور جویا به راه انداخت. این گروه که در گیر و دار رویدادهای 1929 ریخت یافته بود و بیشتر متشکل از جوانان بود، تا مدتی برای عبدالرحیم خان دردسر ساز نبود. چون پیکان اصلی نکوهش آن بیشتر متوجه ناسخته ترین مظاهر محافظه کاری (کنسرواتیسم) بود. مگر هنگامی که برخی از مهره های رسوخمند هرات، از جمله فرمانده ستاد پادگان هرات، فرمانده تأمینات بیگان های نظامی و بخشی از فرماندهی دسته های رزمی هزاره ها به گروه ترقیخواهان پیوستند، این گروه به یک گروه پر نفوذتر اداری - سیاسی مبدل گردید. شاید، عبدالرحیم خان به یاری خواهر زاده اش - خلیل الله، که هنوز از پیکارهای سال 1929 خسته نشده بود، تصمیم گرفت، پویایی های ترقیخواهان را متوازن گرداند.

نقطه اوج این کشاکش ها - سوؤ قصد بر سرور جویا در دسامبر 1930 بود. جویای ژورنالیست به شدت زخم برداشت که در پشت پرده این حادثه، دست خلیل الله را دخیل می دانستند. جویا، در آستانه حادثه، پس از تهدید های پیهم، ناگزیر شده بود تا از والی خواستار کمک گردد. مگر، عبدالرحیم خان در پاسخ، یک قبضه تفنگچه ناکارآمد را برای دفاع از خود به وی داد. چندی پس از حادثه سوؤ قصد، شبنامه یی در شهر پخش گردید و در آن هدف ماجرا چنین توضیح شده بود: «چند روز پیش، مسلمانان مؤمن و صادق گردآمده در یک دسته، با گروهی از افراد بی خدا و مفسدان فی الارض تسویه (تصفیه) حساب نمودند»³⁰. بر پایه اطلاعات فونسلگری شوروی در هرات، نویسندگان شبنامه، کسی جز خلیل الله با همدستی حاجی محمد عظیم خان - دوست والی و رییس پولیس، نبود.

مگر هنگامه «هراتی» خلیل الله، تا مرز توطئه ها و دسیسه ها و اقدامات دهشت افگانه در برابر نیروهای ترقیخواه پیش نرفت. خلیلی که در آن هنگام، هنوز بسیار جوان بود، با داشتن قریحه عالی، در وقفه های پدید آمده میان کشاکش های سیاسی، به پژوهش ها و کاوش های تاریخی - فرهنگی می پرداخت و کتابی را زیر نام «آثار هرات»³¹ (تاریخ سیاسی و جغرافیایی و شرح احوال سخنوران و دانشمندان و هنرمندان هرات، چاپ سال 1308)³² به رشته نگارش درآورد و با شیوه سنگی (لینوگرافی) به چاپ رسانید. در سال 1931، نویسنده تازه به پختگی و نام و

²⁸ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 153، موضوع 19، برگ 18.

²⁹ . همان جا، برگ 19.

³⁰ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پرونده 161، موضوع 41، برگ 127.

³¹ . یکی از نسخه های این کتاب سه جلدی اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه هاروارد (Wineder Library) نگهداری می شود. نویسنده این امکان را یافت که با آن در دوره بازدید علمی از ایالات متحده امریکا در پاییز 1998 - بهار 1999 آشنا شود. در مراسلات دیپلماتیک شوروی آغاز سال های 1930، تذکر داده می شود که کتاب خلیلی که به سال 1931 به چاپ رسیده بود، از سوی ماکسیمف - کارمند کمیساریای خلق در امور خارجی به زبان روسی برگردان شده بود و اصل کتاب به زبان پارسی، به کتابخانه کمیساریای خلق در امور خارجی سپرده شد.

³² . این کتاب، چندی پیش در ایران از سوی انتشارات عرفان تجدید چاپ شده است - گ.

نشان رسیده، که مصرانه به کابل دعوت می شد، تا سمپاتی اش را به رژیم جدید به نمایش بگذارد، اثرش را به نادرشاه اهدا کرد.

اما این گونه ژست، هنوز به معنای آشتی او با نادریه (نادری ها) نبود؛ خلیل الله، در پایان ماه می 1931، در آستانه رفتن به کابل، از آ. پلپاک- قنسول شوروی در هرات تقاضای دیدار محرمانه نمود که در جریان آن، گردانندگان جدید افغانستان را به باد نکوهش شدید گرفت. افزون بر آن، عزم خویش را مبنی بر رهبری یک «جنبش گسترده مخالف نادریه» در کابل اعلام نمود³³. خلیل الله حتی از قونسل خواهش کرد تا در تأمین ارتباط وی با امانیه (هواداران امان الله [خان]) برایش یاری رساند. آن هم، می خواست، این گونه تماس ها را از طریق کارمندان نمایندگی سیاسی شوروی در کابل برقرار نماید! آ. پلپاک که با اندیشه های خلیل الله و زندگی سیاسی وی به خوبی آشنایی داشت و او را «دشمن سوگند خورده ما» [یعنی شوروی - بویکو] می پنداشت، به خواهش ها و پندارهای مهمان ناخوانده خویش، بس به دیده شک و تردید می نگریست و حتی در پشت پرده آن، ترفند را نفی نمی کرد. و به راستی، شوروی ستیزی خلیل الله، آرزوگی وی و دشواری هایی که در هنگام پاییدن (تبعید) در تاشکنت با آن ها سردچار گردیده بود، حال چه رسد به نقشی که او در دوران جنبش «بچه سقاو» بازی می نمود، صداقت برنامه های وی مبنی بر راه اندازی کودتا «به سود امان الله»³⁴ [خان] را زیر سوال می برد.

«حواریون» نادر و پیش از همه صدراعظم- هاشم خان، تا آن هنگام چندین بار به خلیل الله پیشنهاد نموده بودند تا به پایتخت برگشته و گو این که در «روشنگری بر برخی از زوایای تاریخ عصر بچه سقاو» یاری رساند. شاید پایوران دولتی به راستی به توانایی های علمی - ادبی او ارج می گذاشتند (بسنده است از کتاب سه جلدی «آثار هرات» یادآوری نمایم، که در بهار سال 931، چاپ و به نادرشاه اهدا گردیده بود). مگر دلیل اصلی تلاش آن ها برای برگشت خلیل الله به کابل، در گام نخست، آرزومندی مرکز برای پایان بخشیدن به نیمه خودگردانی عبدالرحیم خان- والی هرات بود که می خواستند خلیل الله را [به خاطر دستیابی به همین مقصد-گ.] به عنوان- هرچند هم عالی قدر، مگر به هر رو، گروگان، نگه دارند.

خلیل الله، مقارن تاریخ 12 جون 1931، به کابل رسید و از سوی صدراعظم و دیگر مهره های کلیدی حکومت و سر انجام، نادرشاه پذیرفته شد. او، با نادر خان سه دیدار آزرگار داشت. به درخواست خلیل الله، دو برادر و عمویش- محمد یوسف خان، یکی از سازماندهندگان اصلی خیزش 1930 کوهدامن، که نزدیک بود به بهای تخت و تاج نادرخان بینجامد، از بازداشت رها شدند. ژست سخاوتمندانه و آشتی جویانه در برابر خلیل الله و دیگر اقدامات همانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم «آخرین بازماندگان عصر حبیب الله» را برچیده و خلیل الله را از راه های صلح آمیز گرویده ساختارهای قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد. خلیل الله، پس از آن در زمان ظاهر شاه و داوود خان به کرسی های برین (به شمول وزارت و سفارت) [..و نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل- گ.] رسید. مگر شهرت بزرگی را به عنوان سخنور با قریحه و بی همتای شعر دری³⁵ به دست آورد.

3- رژیم نادر شاه و اپوزیسیون. شورش کوهدامن (جولای- اگوست 1930) و پیامدهای آن:

امانیست ها (امانیه یا امانی ها- هواداران امان الله خان) - پیروان اندیشه های جوانان افغان، به عنوان عمده ترین مخالفان نادر شاه تبارز کردند. نشست جوانان افغان در کابل، به خاطر مبارزه در برابر نادر در شب آن روزی که نادر اعلام پادشاهی کرد، برگزار گردید. یکی از اشتراک کنندگان نشست- غلام محی الدین آرتی اعلام نمود که «هر

³³. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ 114.

³⁴. بخش هایی از زندگینامه وی، که درین بخش آمده است، ناگزیر می گرداند تا به ارزیابی های صابر میرزایف- ادبیات پژوه تاجیک در پیوند با مرحله آغازین روشنگرانه در افغانستان، به ویژه در آن تز وی مبنی بر این که «از سخنوران این دوره (سال های دهه 1920- بویکو)، که به هواداری از امان الله خان برخاسته بودند، باید از خلیل الله خلیلی (تکیه از بایکو است) نام برد، می توان شک و تردید کرد. نگاه شود به: میرزایف، صابر، مرحله آغازین ادبیات روشنگرانه در افغانستان، رساله نامزدی دکترای علوم زبانشناسی، به شکل سخنرانی علمی، دوشنبه، 1994، ص. 15.

³⁵. چراغ زندگانی خلیل الله خلیلی، در سال 1986، در غربت، در شهر مرزی پیشاور پاکستان بی فروغ شد. او، [که پس از رویدادهای 27 اپریل 1978 به پاکستان پناهنگزین شده بود] در آن سال ها با پویایی کار بیشتر دارای بار ادبی بس بزرگی را به سود اپوزیسیون اسلامی انجام داد. سروده «استخوانم سوخت جانا، آشیانم درگرفت» (که استاد آن را به یاد غزل شیوای داکتر صحرائی سروده بود،- گ.) به گونه بس شگفتی برانگیز، برگ پایانی دفتر زندگانی سیاسی او گردید.

جمعیت یا فردی که با دولت جدید کمک و همراهی کند، به معنای آن است که شریک جنایت است»³⁶، چون این همکاری در هر صورت به معنای همکاری با انگلیسی ها است که هرگز به یک افغانستان نیرومند ذینفع نیستند». غبار که نشست در خانه وی برگزار گردیده بود، ابراز نگرانی کرد که «در افغانستان می تواند نظامی همانند رژیم رضا شاه- «فرمانروای بسیار کم سواد و از دیدگاه سیاسی بی تجربه، مگر مستبد و خودکامه» در ایران، روی کار آید». ³⁷ مگر او بر آن بود که «عدم کمک و عدم همراهی با دولت به تنهایی کافی نیست، زیرا بیطرفی جمعیت را به یک دسته تماشاچی مبدل می کند. پس تصویب شود که علاوه بر دولت مبارزه به عمل آید»³⁸. عبدالرحمان لودین شاید به دلیل ضعف جوانان افغان، پیشنهاد کرد «...صبر و انتظار و مشاهده و تعقیب اوضاع اداری و مملکت لازم است». سرانجام، نشست با اکثریت آرا فیصله کرد که مبارزه مخفی ضد دولت جدید به شدت تعقیب گردد ولی مبارزه علنی فعلا به صورت موقتی معطل گذاشته شود تا دیگ این بحران در افغانستان از غلیان بیستد و دستگاه حاکمه جدید به شکل ثابت خودش را به مردم نشان بدهد. آن گاه جمعیت تاکتیک مبارزه علنی خود را نیز به استقامت هدف غایی در داخل کشور تعیین خواهد نمود»³⁹.

گروه نام نهاد «آشتی ناپذیران» که در آن کسانی مانند حفیظ الله ولی⁴⁰ - مدیر بخش شوروی در وزارت خارجه افغانستان، عضویت داشتند، متمایل به قاطع ترین اقدامات بر ضد نادر شاه (به شمول ترور او) بودند. مگر در عمل فراتر از چاپ چند شبنامه انتقاد آمیز پیش نرفتند و تنها برخی از نشانه های پویایی را به نمایش گذاشتند.⁴¹

هسته اصلی رهبری امانی ها [دیگر، اپوزیسیون] مشتمل بود بر چند تن از برجسته ترین هواداران پادشاه پیشین و در گام نخست- غلام نبی خان چرخنی که از سوی نادر خان محتاط به عنوان سفیر به ترکیه گماشته شد. او در زمستان 1930 با ترک گفتن شوروی، یک بار دیگر پیگیرانه کوشید کارت شوروی را در [بازی] افغانستان، با جلوه دادن و نمایاندن خود و پیروان نزدیک خود، چونان نیروی سیاسی دارای اهمیت؛ به کار گیرد، مگر دیگر با توجه به درس های تلخ عملیات باهمی شوروی - افغانی پاییز 1929 [به رهبری پریماکف- گ.] و تلاش های بیهوده و نافرجام واپسین. چرخنی بار دیگر، کوشید جانب شوروی را متقاعد سازد که امانی ها- یگانه جریان سیاسی در افغانستان اند که به گونه پیگیر به اتحاد شوروی گرایش دارند و این در حالی است که رژیم نادرخان می تواند تنها انگلوفیل (متمایل به انگلیس) باشد و انگلوفیل خواهد بود. در مناسبات چرخنی با نادر، همچنان همچشمی های شخصی جا داشت: «در هنگام فرمانروایی حبیب الله، او همراه با نادر یکجا در ارتش خدمت می کردند و هر دو رتبه سرهنگی داشتند. برای چرخنی ناگوار بود ببیند که سرهنگ همکرسی، همتا و همپایه او - نادر خان پادشاه شود و او سفیر او گردد»⁴²!

³⁶ . نگاه شود به: غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 38، ویرجینیا، 1999.

³⁷ . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 38-39، مقایسه غبار [مقایسه رضا خان و نادر خان از دیدگاه تراز سوادآنان] درست نیست. زیرا نادر یکی از باسواد ترین و آزموده ترین نظامیان افغانستان بود و یک سیاستمدار بس با تجربه و با کیاست در عرصه های گوناگون.

[در متن دری جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ چنین آمده است: «در ایران برای آن که زمینه برای جانشین شدن رضا خان یک ضابط گمنام به عوض سلسله قاجار مهیا گردد، نخست ضیا الدین طباطبایی مثل بیجه سقاء روی صحنه آورده شد تا منتفدین مردم ایران را برنجانند و آماده برای پذیرش یک رژیم جدید نماید. رضا خان با این ترتیب پادشاه مقتدر و مستبد ایران گردید. در حالی که سواد حسابی نداشت و از فرهنگ و تحصیل و تجارب سیاسی محروم و به دور بود. این وضع با نقشه و شکل دیگری اینک در افغانستان تطبیق گردیده است»].

³⁸ . همان جا.

³⁹ . همان جا، ص 39.

⁴⁰ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 132.

⁴¹ . نویسندگان یکی از این شبنامه های «گزنده» که در سال 1930 پخش گردیده بود، پیام خود را عنوانی «مردم دلیر افغانستان، به همه هواداران جوانان افغان، و پاسداران آیین مبین اسلام» نگاهشته بودند. برگرفته از بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 23.

⁴² . بایگانی... پرونده ویژه 126، پوشه 1، پرونده 157، برگ 4.

چرخى- حالا ديگر نماينده رسمى پيشين امان الله خان، در مسكو، سرشفت مثنى شوروى را در افغانستان بى باكانه به باد سرزنش و نكوهش مى گرفت: «... در مثنى شوروى چيزى از سنت هاى گذشته بر جا مانده است، هنگامى كه نمايندگان روسيه قديم وعده مى دادند و در آخرين لحظات به آن وفا نمى كردند و افغانستان را در برابر انگليس خشمگين و انتقامجو به دست سرنوشت مى سپردند».⁴³

غلام نبى در اين حال، حالى مى كرد كه نه خود شاه پيشين كه در اروپا بسر مى برد، و نه هواداران وى، به هيچ رو، پوتنسيال سياسى خود را از دست داده اند و با مقياس هاى سياست به پختگى رسيده بين المللى و همچنان دورنماى توسعه اوضاع منطقه يى، دور انديشانه نيست كه آنان را به سادگى از گردونه بيرون انداخت.

امان الله، خود زمستان 1930 رهسپار تركيه گرديد. شايد، با اين سنجش كه نظرها را به خود و به رخدادهای روان در آن برهه در كشور (محاكمه ولى خان) جلب نمايد، او و هوادارانش، برنامه ديگر مبارزه در برابر نادريه را ريختند. مگر اين گونه طرح ها، نيازمند پشتيبانى جدى نيروهاى موثر خارجى بود- آنچه مربوط مى گردد به دولتمردان تركيه كه به شاه پيشين «براي تحقق كدامين كارروايى هاى پان تركيستى يا پان آسيائى»، گوشه چشمى داشتند، تصميم نگرفتند اين گونه برنامه ها [برنامه هاى امان الله] را بدون يارى شوروى راه بيندازند. مگر، بر ديپلماسى شوروى در آن برهه، اين پندارها چيره بود: مسكو به هيچ رو نمى خواست نادر و حواريون وى را بيازارد و برنجاند و توازن شكنده يى را كه به بسيار به دشواري با كشورهاي سومى- پارتيرهائيش به دست آورده بود، برهم بزند.

[در اين گير و دار]، خاندان مجددى- [نيز] به عنوان يكي از مهمترين و موثرترين عناصر زندگى سياسى مبارزه عصر «نادريه» اول⁴⁴ تبارز نمود- كه حضور اين خاندان در گردونه سياست افغانستان، همو در دوره تيره و تار 1929 به ويژه ملموس گرديد و در آتیه به درجه چشمگيرى خود جريان و سيمای رویدادهای افغانی را تعيين نمود.

به رييس اين خاندان- [حضرت] شير آقا مجددى، كرسى هاى وزير عدليه و رييس شوراى علما در حكومت نادر داده شد- و اين گونه، رژيم نو، خواست تا يكي از رقيبى خطرناك خود را خنتى نمايد. از سوى حواريون نادر، همچنان گام هاى تاكنيكى (راهكارهاى) ديگرى كه بس محيلانه بودند، برداشته شد. براي نمونه، حضرت «خار چشم» را در راس كميسيون رسيدگى به مساله پر درد سر غلزايى ها در غزنى گماشتند. تا از يك سو، ناگزير، براي دولت كار كند و همزمان با آن، آبرو و حيثيت شخص خود را به دست خود به ديده قبایل بومی خدشه دار سازد.

مگر، شير آقا انتظارات آشكار و نهان نادری ها را محق نساخت- بسيار به زودى، او دست به خرابكارى در برابر دولتمردان جديد كه درك چندانى از امور نداشتند؛ يازيد. در كارروايى هاى سياسى مجددى - نماينده بى چون و چرا و يكي از رهبران نيروهاى دست راستى- سقاوى ها (هوادارن پيشين حبيب الله كلكانى) و امانى ها جا داشتند. اين گونه، امانى ها به وى وعده سپردند در ازاي حمايت [در صورت به قدرت رسيدن] به وى كرسى وزارت عدليه و لقب شيخ الاسلام بدهند و اختياراتى را در حدى كه او خواستار آن باشد، يعنى حاضر بودند حدود اختيارات سياسى و مذهبي او را به پيمانه اعظمى گسترش دهند. امان الله طى پيامى به او، ابلاغ كرد كه حاضر است يكي از خواهران خود را به زنى او بدهد. او اين موضوع را در نامه يى كه براي او فرستاده بود، تاييد كرد.

واپسگرایی (اپورتونيزم) شير آقا به جايى رسيد كه حاضر شد تا با نمايندگان شوروى تماس هاى مستقيم برپا نمايد. به گونه يى كه ليونيد استارك به رهبرى وزارت خارجه در پاييز 1931 نوشت، «شير آقا در جستوى متحدان، چندي پيش تلاش ورزيد حتا با ما وارد گفتگو شود. مگر ما به او پاسخ رد داديم».⁴⁵

بلندپروازى هاى خاندان مجددى، به گونه تنگاتنگ با تضادهای عميق تبارى- عشيره يى جامعه پشتون افغانستان در هم آميختند. «كورتريه گره آن، همچشمى هاى غلزايى- درانى و به سخن دقيق تر، مجموعه يى از ادعاهايى تاريخى- سياسى گروه هاى قبایل سلیمانخيل باشنده ناحیه غزنی بود. همانا، اين جا، نفوذ خاندان حضرت هاى شوربازار [يكي از محله هاى كابل] نيرومند بود كه سال هاى سال، پيشوايان روحانى- پيران طريقه صوفيه نقشبنديه

⁴³ . همان جا، برگ 3..

⁴⁴ . برخى از كارشناسان تاريخ افغانستان، دوره فرمانروايى خاندان مصاحبان (نادريه) را به دو دوره تقسيم مى نمايند: دوره نخست كه به نام «نادريه اول» ياد مى گردد، و مشتمل مى گردد بر دوره فرمانروايى خود نادر شاه و سپس برادرانش يعنى عمام ظاهرشاه- هاشم خان، شاه محمود خان و به گونه غير مستقيم شاه ولى خان. نادريه دوم مشتمل بر دو نيم دوره ديگر مى گردد كه عبارت اند از دوره فرمانفرمايى بنى عمام ظاهر شاه (داوود خان و نعيم خان) و فرمانروايى و پادشاهى بلافضل خود او كه در واقع دوره نيمه دموكراسى دهه 60 سده بيستم را در بر مى گيرد و اين دوره را به نام «نادريه بعدى» مى خوانند.

⁴⁵ . بايگانى.... پرونده ويژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ هاى 158-161.

بودند. مگر حضرت‌ها بر آتش پویایی‌های مذهبی قبایل این منطقه، با سانتیمنت‌های صرفاً سیاسی هیمنه انداختند:

همو غزنی- که یکی از مهمترین مراکز تاریخی سیاست جهانی و بازرگانی در منطقه آسیای باختری به شمار می‌رفت- باید شکوه دیرینه خود را باز یابد و غلزایی‌ها- از نردبان سیاسی قدرت تا وضعیت پیشتازان تباری- سیاسی دولت افغانستان بالا روند!

مگر، اوضاع به گونه‌ی شکل گرفته بود که حتا ضروری‌ترین نیازهای بسیاری از قبایل غلزایی (در گام نخست سلیمانخیل) می‌شد تنها از کیسه دیگران بر آورده شود. در قرینه وضع مورد نظر، از کیسه نیروهایی که به عنوان تکیه‌گاه نادریه به شمار می‌رفتند- به ویژه هزاره‌ها. عملاً مساله مطرح شده در بالا، تنها بخشی از مجتمع بزرگتر تضادهای عینی اجتماعی- اقتصادی جامعه افغانی بود و همو- افزایش نفوس کشاورز و بزرگ‌جنوب و جنوب‌خاوری افغانستان- نواحی بزرگی که باشندگان اصلی آن (قبایل پشتون) به کوچروی، نیمه کوچروی، دامداری و دامپروری اشتغال داشتند و آوردن کالا و داد و ستد نمی‌توانست حد اقل حیات اساسی را بدون کوچروی‌های گسترده و پیوسته موسومی به نواحی شمال باختری هند بریتانیایی و گستره جویی آتیه به سوی شمال افغانستان و نیز در مرکز کشور حل نماید.

[همچنان، مقارن با این زمان-گ.]، محافل کوچکی از پناه‌گزینیان افغانی در هند بریتانیایی پدید آمدند- بخشی از جوانان که در برابر رژیم نادر دارای تمایلات اپوزیسیونی بودند، در دهلی گرد هم آمدند. پناهجویان از طریق جنرال فونسول افغانی- خواجه هدایت‌الله، با سر دبیر جریده افغانستان- مرتضی احمد ارتباط گرفتند و چندین جلسه برگزار نمودند. در نتیجه، جریده- یکی از چند نشریه اپوزیسیونی در خارج، لحن انتقادی مطالب خود را تندتر ساخت⁴⁶. این گونه، در 1930 در این جریده، مقاله غبار (با نام مستعار س. ب.) به چاپ رسید که خدنگ آن، رژیم جدید که او آن را به عنوان یک رژیم مستعمره و خود کامه می‌پنداشت، آماج گرفته بود. بنا به تقاضای وزارت خارجه افغانستان، حکومت هند بریتانیایی جریده را مصادره و ناشر آن را به زندان انداخت. مرتضی احمد خان را ناگزیر ساختند به پیشگاه حکومت افغانستان «به خاطر ناآگاهی از اوضاع درونی افغانستان» پوزش بخواهد و سپس وی را رها کردند.⁴⁷

پیرامونیان نادر خان، همچنان تدبیرهایی بیشتری را برای خنثی ساختن اپوزیسیون در آن سوی خط دیورند اتخاذ کردند: به مدیر انجمن ادبی کابل⁴⁸ رهنمود داده شد تا از طریق اجتنوری پسته‌پی را که عنوانی ناشر جریده افغانستان فرستاده می‌شود، بدزد که این کار در بدل پرداخت دو هزار روپیه کلداری رشوه، انجام شد. این گونه، حکومت توانست کسانی را که نسبت به آن حسن نظر نداشتند، کشف نماید: زیر برخی از مطالب، امضاء شده بود و [هویت] شماری را هم از روی خط‌های شان تثبیت نمودند.

حکومت، با کنجکاو، آغاز به دست یازیدن به شگردهای محیلانه پی کرد- بنگاه نشراتی زیر زمینی پی را همانند جریده اپوزیسیونی «حقیقت»، با این آرزومندی که شمار بیشتر ناراضیان از نظم جدید را کشف نمایند، به راه انداختند. میرزا نیکو نامی⁴⁹ را که زمانی فعالانه بر ضد امان‌الله خان تپ و تلاش می‌کرد و پیوندهای گسترده پی با

⁴⁶ جریده افغانستان به زبان دری، سر از رخدادهای سال 1929 به چاپ می‌رسید و هوادار تمامیت ارضی و استقلال افغانستان بود. و

به ویژه، ادعاهای ارضی برخی از محافل ایرانی را بر افغانستان به باد نکوهش می‌گرفت.

⁴⁷ برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در زمینه نگاه شود به: صفحات 134-135 افغانستان در مسیر تاریخ، متن دری.

⁴⁸ در ص 135 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ در این باره چنین آمده است: «شهزاده احمد علی خان درانی لاهوری (مدیرانجمن ادبی کابل) موظف شد مردی را در لاهور بخرد و به حیث نوکر داخل خدمت مرتضی احمد نماید. این شخص مامور بود که با معاش اندک خدمت بسیار صادقانه برای مرتضی خان انجام دهد تا طرف اعتماد او واقع گردد. وظیفه دومیش این بود که بداند تمام نامه‌هایی که از داخل و خارج هندوستان به عنوان مرتضی خان می‌رسد، در کدام جعبه گذاشته می‌شود. آخرین کار این مستخدم دزدیدن این جعبه و تحویل دادن در برابر دو هزار روپیه کلداری به شهزاده بود. این کار به سهولت انجام گرفت و طوری که شهزاده می‌گفت بکس مراسلات عنوانی مرتضی سر بسته به کابل رسید و در ارگ شاهی گشاده و مطالعه شد. احمد علی درانی می‌گفت که دولت افغانستان تمام اشخاصی را مقالات مخالفانه در جریده افغانستان فرستاده بودند، از روی خط نامه و روی پاکت شناخت مگر کسانی را که مقاله تایپ شده و بدون امضای اصلی خود فرستاده بودند. -گ.»

⁴⁹ غبار در ص 136 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در این باره می‌نویسد: «... برای شناختن روشنفکران غیر معروف، دولت یک جریده انتقادی ضد خود به نام «حقیقت» را طور شبنامه نشر می‌نمود تا مخالفان را گرد آن جمع آوری کند و بشناسد. موظف این کار از طرف دولت نیک محمد نام کابلی معروف به «میرزا نیکو» - جوان دقیق و ظریف و منطقی و جذاب بود. او سال‌ها پیشتر در قندهار با رفقای خود ضد دولت امانیه کار می‌کرد و...» -گ.»

هند بریتانیایی داشت، به سمت مسوول چاپ جریده گماشتند. به یاری مساعی میرزا و حواریون وی، شمار بسیاری از اعضای اپوزیسیون پشت میله های زندان انداخته شدند. مگر روشن بود که همه مخالفان در این دام دولت نیفتادند- در کابل شبنامه هایی پخش گردید زیر نام «حقیقت» «حقیقت» که در آن به شکل بسیار شدیدتری به افشاگری ترفندهای رژیم پرداخته شده بود.⁵⁰

مگر دستاورد ویژه نادری ها آن بود که توانستند از راه جاسوسی و دسیسه بازی در صفوف اپوزیسیون بی آن هم از هم گسیخته، تخم سوء ظن متقابل همه نسبت به همه را کشت نمایند و با این کار، گروه های جداگانه و جریان های جدید آن را از هم پراکنده سازند.

تابستان سال 1930 سر از نو، اوضاع بس پرتنش پدید آمد. بخش بیشتر کارمندان دولتی، تاجران، افسران جوان، اقلیت های ملی و حتا برخی از قبایل افغان (پشتون) در اپوزیسیون دولت قرار گرفتند. نیروهای تشکیل دهنده این ائتلاف اجتماعی- سیاسی پاشیده، تنها با یک تمایل مبنی بر سرنگونی نادر باهم پیوند می خوردند. آن هم در حالی که گروهی می خواستند تا دو باره امان الله را بر تخت بنشانند و گروه دیگری در باره به قدرت رسیدن خود می اندیشیدند. این گونه، درست در جریان چند ماه پس از بر تخت نشستن نادر، افغانستان بار دیگر در آستانه خانه جنگی قرار گرفت.

دلیل اصلی و در عین حال بهانه برای کشاکش های جدید، تمایل حکومت مبنی بر ضبط بخشی از زمین های خان نشین کوهدامن برای اسکان برخی از قبایل افغان (پشتون) و همچنان خلع سلاح باشندگان بومی- اقلیت های تباری پی که در 1929 فعالانه به هواداری از بچه سقاو برخاسته بودند، گردید. برنامه پشتونی سازی منطقه کابل، در گام نخست کوهدامن و کوهستان، نشانگری بود برای روشن ساختن سیاست های اجتماعی و قومی عصر نادریه اول. این مشی دارای بار معین نظامی- سیاسی هم بود. مگر ناروا خواهد بود هرگاه بینداریم که این طرح بس خطرناک هم برای شمالی ها و هم برای حکومت، تنها شگرد اراده سیاسی دولت و شخص نادر بوده باشد. عمده ترین عامل در این جا، اوضاع اقتصادی بود که باشندگان جنوب افغانستان با آن روبرو شده بودند: کمبود زمین، نبود تولیدات صنعتی و مانند آن ...

منبع اصلی گذاره پشتون های مناطق جنوبی چوپانی بود و سپس هم تجارت. آن هم در حالی که توسعه چوپانی به دلیل کمبود چراگاه ها به گونه چشمگیری کند بود که ناگزیر می گردیدند در روند کوچروی های توانفرسا به نواحی مرکزی و شمالی افغانستان، به جستجو چراگاه پردازند. این در حالی بود که هم در جریان جنگ داخلی و هم به ویژه در آستانه آن، حل بنیادی تر جنبه های اقتصادی مساله پشتون در دستور کار روز، مطرح گردیده بود.

اسکان پشتون ها در منطقه کابل و سپس- در افغانستان مرکزی و در آتیه در دیگر مناطق (در ادامه سیاست امیر عبدالرحمان خان و تغییر ساختار تباری ترکستان افغانی) زمینه ساز کشیدگی ها بود. این گونه، قربانیان واقعی و بالقوه مستعمره ساختن (کالونیزاسیون) آغاز به مقاومت نمودند. فعالیت های آن ها با پوتنسیال اعتراضی دیگر گروه های اپوزیسیون گره خورده و دارای خصوصیات یک دسیسه سراسری ملی گردید.

در میانه های جولای 1930 نشست پنهانی رهبران گروه های امانی و سرشناسان روستاهای حومه کابل در باره مساله قیام در برابر نادر، در کابل برگزار گردید. «براندازیان» در باره اهداف قیام (احیای حکومت امان الله خان) به همسویی ظاهری دست یافتند. اما در باره موعد قیام، همنگری نداشتند. امانی ها با سنجش برکمایی نمودن وقت، پیشنهاد کردند اقدامات فعال را تا پاییزکنار بگذارند تا بتوانند در زمان باقی مانده به جذب متحدان تازه- درگام نخست، قبایل پشتون مومند و غلزایی پردازند. کوهدامنی ها، می بایست پیوندها با مهاجران بخارایی را که بیشتر در شمال افغانستان متمرکز شده بودند، احیا نمایند- قرار بود رهبر آنان- ابراهیم بیک لقی پس از پیروزی های نخستین توطیه گران در مرکز، در قطغن شورش برپا نماید.

پلان خیزش «اصلی»، یورش همزمان کوهدامنی ها (و همچنان کوهستانی ها) را در نظر داشت و امانی ها باید دژ پایتخت را اشغال نموده و سقاوی های در بند و همچنان هواداران خود را به رهبری محمد ولی خان که می بایستی تا بازگشت امان الله خان رییس موقت دولت می بود، رها سازند.⁵¹

⁵⁰. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ترجمه به زبان انگلیسی، جلد دوم، ص 112.

در ص 136-137 متن دری کتاب این موضوع چنین بازتاب یافته است: «خوب، جوانان کابل با زحمتی که آقای نیکو کشید، به جریده نپیوستند، بل که خود نشریه یی به نام «حقیقت حقیقت» شایع کردند و سلطنت را از بنیاد بکوفتند»-گ.

⁵¹. بایگانی...، پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ های 128-129.

آماده سازی شورش با این آسانتر می گردید که در آستانه برپایی آن، محمد یوسف خان- یکی از بزرگترین خان های زمیندار منطقه - برادر مستوفی الممالک محمد حسین خان (اعدام شده در 1919 بنا به فرمان امان الله خان) به عنوان حاکم کوهدامن گماشته شد. حاکم نو یکی از سقاویان برجسته بود(که زمانی منشی مخصوص بچه سقاو و سپس حاکم لوگر و رییس تنظیمیه ولایت مشرفی بود) . مگر با تفرق وی، حکومت در نظر داشت با یک تیر چند نشان بزند: یک کرسی خالی نه چندان جذاب برای چوکی طلبان را «پر» کنند، دیگر این که کوهدامن به گونه سنتی ناآرام را «رام» سازند و سر انجام، عملاً با دستن یک نفر از منتقدان خود، انبوهی از مسایل نه کمتر حساسیت برانگیز را، حل نمایند(تثبیت زمین های مشمول مصادره) و واگذاری آن ها به پشتون ها، ضبط اسلحه و مانند آن. مگر سنجش دولت لغزش آمیز از کار برآمد. همو محمد یوسف عمده ترین مهره قیام کوهدامن گردید.

به قیام اپوزیسیون، همچنان عوامل پیشینه دار و ریشه دار دیگر، در گام نخست، تضادهای قومی- قبیله پی میان غلزایی ها و هزاره ها، غلزایی ها و وزیرها ... نیز دامن زدند. برای مثال، غلزایی ها بیشتر با هزاره ها، پس از پایان کوچروی های شان به هند بریتانیایی، درگیر می شدند و کشاکش های آنان با وزیرها بر سر زمین های واگذار شده به آنان از سوی امیر عبدالرحمان خان، در ازای کمک هنگام سرکوب قیام غلزایی ها بروز کرده بود. موزاییک تضادهای تباری- قبیله پی در افغانستان را درگیری های مزمین قبایل غلزایی- درانی که در بالا در باره آن گفتیم، کامل کرد. وضعیت بس پیچیده در نواحی غلزایی نشین در شمال افغانستان، حکومت را ناگزیر گردانید تا بخش چشمگیر نیروهای دست داشته خویش را به آن جا گسیل دارد- چیزی را که تو طیه گران بی درنگ از آن بهره گرفتند.

کلیه کارهای آماده گیری قیام در برابر حکومت، از طریق محمد یوسف خان پیش برده می شد. هسته رهبری شورشیان مشتمل بود بر: عمرخان- معاون وی از کوهدامن (دارایی های وی بیش از 200 هزار روپیه بر آورد می شد)، میر بابای چاریکاری- که در هنگام فرمانروایی بچه سقاو، نائب الحکومه(گورنر جنرال) استان قطغن و بدخشان بود، عبدالقادر خان- که ساده لوحانه خواهر خود را به زنی امیر داده بود و نیز چندی نائب الحکومه (گورنر جنرال) قندهار بود، که چندی پیش مستوفی کابلستان بود، برخی از کارمندان پیشین دولت سقاوی - و روی هم رفته، بیشتر زمینداران بزرگ کوهدامن.

روشن است کارمندان سفارت انگلیس در کابل، در روشنی قیام آماده شده بودند. همچنان، به تاریخ 20 جولای 1930 شماری از کارمندان دولتی که از کوهدامن می گذشتند، به گونه تصادفی دیدند که اوضاع روال غیر عادی دارد و در باره سوء ظن خود به وزیر دفاع گزارش دادند. وزیر بی درنگ در باره وضعیت، از حاکم- محمد یوسف خان جویای اطلاعات شد و پاسخ آزمایش بخشی دریافت نمود و حتما خواهش وی را مبنی بر گسیل دو، سه گردان پیاده برای «جلوگیری از ناآرامی ها» پذیرفت. توطیه گران آغاز به کارروایی های عاجل کردند: 21 جولای عمرخان با قبیله داوود زی بر یک گارنیزون کوچک دولتی یورش برد و آن را سرکوب کرد و جنگ افزارهای به دست آورده را در میان هواداران خود و باشندگان روستاهای کوهدامن پخش کرد.

در پایتخت، در این حال، به گونه پی که وعده داده شده بود، دسته پی را متشکل از 400 نفر به فرماندهی جنرال عبدالوکیل خان- فرمانده سپاه دوم، آراسته و با موترها به کوهدامن گسیل نمودند. وزیر حربه در باره زمان رسیدن نیرو به حاکم کوهدامن خبر داد و حاکم به همین سان برای زیر دستان خود. محمد یوسف نیرنگ باز، با به دست آوردن این اطلاعات، به کابل گزارش داد که «همه چیز برای پذیرایی سپاهیان آماده است».⁵² در نتیجه، بخش بزرگی از سپاهیان مرکز، به محض رسیدن، درهم کوبیده شدند و فرمانده آن، به شدت زخمی شد و شورشیان مناطق نشیمنی کلکان و [قلعه] مراد بیک را به تصرف خود در آوردند و آهنگ پغمان (که نادر در آن هنگام در آن جا بسر می برد)، کردند. هدف بعدی آن می بایستی کابل می بود.

دولت، تنها مقارن با بامداد 22 جولای، در باره وضعیت راستین امر در کوهدامن آگاهی یافت. نادر به کابل رسید و بسیج قبایل پشتون اعلام گردید و گردیز و میدان فراخوانی فرستاده شد که در آن آمده بود: «حکومت آرزومند است تنها سرهای شورشیان را به دست بیاورد. همه دارایی های شان از آن پیروزمندان می باشد».⁵³ فراخوان آشکار به کشتار و تاراج، بیرون از توجه نماند: هنوز بامداد روز دیگر، سرازیر شدن دسته های جنگجویان پشتون به پایتخت آغاز گردید که به دستیابی به «غنایم» در مناطق شورش زده سنجش داشتند. چون خود کابل نیز زیر تهدید تاراج قرار گرفته بود، بی درنگ دستور صدر اعظم هاشم خان از آوردن افراد قبایل از استان مشرفی لغو گردید- چون این کار خود می توانست به بهای تخت و تاج نادر بینجامد.

در خود پایتخت، تقریباً سپاهی پی نمانده نبود. در این جا تنها هزار نفر از وزیرها و وردکی ها استقرار داشتند که چندی پیش به خدمت نظام در آمده بودند. دولتی ها، ناگزیر گردیدند در کوتل خیرخانه و در راه های منتهی به شمال، دسته های سنگر کنی را بگمارند. مادامی که حکومت چشم به راه رسیدن نیروهای تقویتی بود، شورشیان، در میان باشندگان نواحی شمال منطقه کابل آوازه هایی را پخش کردند مبنی بر این که موفق شده اند بخشی از روستاهای کوهدامن و چاریکار را به قیام بکشانند. با این که، بسیاری از باشندگان کوهستان، ریز

⁵² . همان جا ، برگ 26

⁵³ . همان جا، برگ 41

کوهستان، پنجشیر، گلپهار، و تگاب، ترجیح دادند خود را از درگیری‌ها کنار بکشند. به رغم همه این‌ها، شمار کل شورشیان به 25000 نفر رسید. با آن که کمتر از یک سوم آنان مسلح بودند.

بنا به برخی از مدارک، محمد یوسف در روزهای قیام، تماس‌های تنگاتنگی با عبدالرحیم خان-گورنر جنرال هرات، خویشاوند و یکی از سرسخت‌ترین منتقدان نادر داشت. شاه و رژیم وی در وضعیت فاجعه باری قرار گرفتند. مگر در این لحظه بسیار تعیین‌کننده، میان رهبران قیام بر سر تقسیم قدرت اختلاف نظر پیدا شد: دستاویز عمر خان فعالیت‌های ویژه دسته‌های غلزایی زیر فرمان او بود و خود را فرمانروای جدید می‌پنداشت. اعظم خان-رهبر جنگجویان تاجیک که افراد وی در این منطقه از نگاه شمار برتری داشتند، همان خواب را می‌دید. این در حالی بود که در نیایش مسجد چاریکار به تاریخ 25 جولای، خطبه به نام پادشاهی خوانده شد که هنوز نامش روشن نبود. پیش‌نماز، این موضوع را که چه کسی پادشاه خواهد شد، به زمان پس از تصرف کابل موکول نمود.

در این حال، نیروهای تقویتی پی از وردک، گردیز، تگاب، ریزه کوهستان و دیگر جاها به پایتخت سرازیر می‌شدند. مقارن با 26 جولای، شمار آنان به 4000 نفر رسید. در همین روز، سپاهیان دولتی همراه با جنگاوران قبیله پی در برابر شورشیان دست به ضد حمله زدند. با آن که در صف حکومتی‌ها، اوضاع هیجانی پی فرمانفرما بود. برای مثال، به خاطر فراخوان تحریک آمیز بسته ساختن بازار، عبدالرحمان خان-رییس شهرداری کابل تیرباران شد⁵⁴ و شماری از اعضای شورای ملی بازداشت شدند. ولی هر چه بود، پله ترازو به سود نادری‌ها پایین آمد. در روزهای اخیر جولای، شورشیان در نبردها در حومه کلکان، شکست سنگینی خوردند و سپس بقایای نیروهای آنان در چندین دسته به سوی کوه‌ها عقب‌نشینی نمودند: محمد اعظم خان و آدم‌هایش به قطع، عمر خان به ولایت مشرقی-با آن که دسته‌های وی در کوهستان پراکنده شده بودند. خود او به تاریخ دوم آگوست کشته شد. دولت فرمان داد که هزاره‌ها همه کتل‌ها را ببندند- این گونه، گریزیان به دام افتادند. باری، نادر سرگور امیر عبدالرحمان خان آمد و پس از ترک آرامگاه گفت: «کسی که این جا آرمیده است، یگانه پادشاهی بود که می‌دانست و می‌توانست [چگونه] سیاست داخلی افغانستان را پیش ببرد».⁵⁵

این گونه، طی یک هفته، نادریه توانست کانون خطرناک اپوزیسیون-کوهدامن را سرکوب نماید. قبایل افغان (پشتون) که در آن لحظه خدمت بس ارزشمندی را به رژیم انجام داده بودند، بی‌باکانه به تاراج روستاها و دهکده‌های حومه کابل پرداختند. حکومت از ترس گسترش بیشتر تاراج و قیام سراسری در استان‌های شمالی، دسته ویژه مغول‌ها [هزاره‌ها] را متشکل از 2000 نفر مجهز و مسلح ساخت. مگر طرفه این که خود منتظمان دست به یغما بردند.

حکومت نیز بر مخالفان خود رحم نکرد. نه به مخالفان راستین خود و نه به کسانی که تنها نام شان قلمداد شده بود. در پایتخت نزدیک به 60 نفر بازداشت شدند که بخشی از آنان با توپ پرانده شدند و 16 نفر هم به اتهام همکاری با بچه سقاو و دیگر گناهان به دار زده شدند.

بر پایه فهرست ویژه، کسانی که حسن اعتماد شان زیر سوال بود، محکوم به تبعید به شهر دیره دون هند-جایی که خود نادر خان زمانی در تبعید به سر می‌برد، شدند.⁵⁶ آن‌ها می‌بایستی کابل را در طی دو ساعت پس از اعلام

⁵⁴. در این زمینه غبار در ص 40 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ می‌نگارد: «راجع به عبدالرحمان خان توطئه‌یی شد که توسط شیر احمد خان تاجر در بدل اجرت یک نفر جهرچی را وا داشتند که از نام عبدالرحمان خان-رییس بلدیة در بازارهای کابل جهر بزند: «مردم شمالی (کوهدامن و کوهستان) بغاوت کرده و تا نزدیک کابل رسیده‌اند. شما مردم کابل هوشیار و حاضر به دفاع خود شوید و دکان‌ها را ببندید». حکومت این جهر را تحریک مردم از طرف رییس بلدیة خوانده، خودش را کشت، خانه‌اش را تفتیش و آثار قلمی‌اش را ضبط نمود و آن‌گاه محمد گل خان مهمند-وزیر داخله در منبر مسجد چوب فروشی کابل بالا شد و نطقی دایر «به کفر و زندقه و الحاد» عبدالرحمان ایراد کرد و بوتلی را کشیده به مردم نشان داد و گفت: «این بوتل شرابی است که از خانه عبدالرحمان به دست آورده‌ام»-گ.

⁵⁵. همان جا، برگ 53..

در ص 44 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ این صحنه به گونه زیر پرداز شده است: «... شاه با جمع غفیری از درباریان، پیاده برای تفرج عصری از دروازه ارگ خارج شد و همین که در سرک مقبره امیر عبدالرحمان خان رسید، بیستاد و درودی به روح آن پادشاه خونریز بخواند و آن‌گاه رو به جمعیت کرد و گفت: «در تمام سلاطین افغانستان، مردی که مردم افغانستان را خوب شناخت و خوب اداره کرد، همین پادشاه (اشاره به قبر امیر) بود...»-گ.

⁵⁶. به خواهش حکومت افغانستان، اشتراک کنندگان تبعید شده شورش کوهدامن، سال‌های درازی در هند بریتانیایی نگهداشته شدند. و تنها پاییز 1939 همه آن‌ها به افغانستان آورده شدند. (نگاه شود به: اوستا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر...)

فهرست، ترک می گفتند و می توانستند با خود تنها چیزهای بسیار ضروری را بگیرند و با پول خود شان تا دیره دون بروند. راستش، برای آن ها سه موتر برای هر خانواده برای بردن دارایی ها شان، به آن مقداری که موفق شوند تا ساعت چهار عصر- بار نمایند، به مصرف خود شان، به کرایه گرفته شده بود. افزون بر آن، به آنان اجازه داده شده بود برای نگهداری از جایزادها و دارای های شان، نگهبانان و نمایندگان مورد اعتماد شان را بگمارند تا پس از رفتن، مال و دارایی شان به تاراج نرود.

این گونه بود سر انجام نخستین شورش گسترده اپوزیسیون، در برابر حکومت نادره اول- یعنی شاهی محافظه کار میانه رو (لیبرال، مگر هنوز نه مبدل شده به لیبرال اصلاح طلب، مبتنی بر قانون اساسی) به رهبری خاندان مصاحبان که زیر بار یک رشته تعهدات دارای بار سیاسی، تباری و اقتصادی بود.

دلایل شکست خیزش کوهدامن سال 1930 و پیامدهای آن چه بود؟ در گام نخست، باشندگان عادی شمال منطقه کابل- جایی که در آن عمدتاً حوادث شرح داده شده رخ داده بود، در آن اشتراک فعالی نوزیدند. هنوز ماجراهای قیام بچه سقاو از لوح خاطر آنان سترده نشده بود که رهبران فیودالی- مذهبی، پای دهقانان را به آن ماجرا کشانیدند و سپس آنان را با بی رحمی فریب دادند. در شورش کوهستان، بیشتر آن هایی که بیش از هرکسی از تاراجگری های قبایل پشتون زیانمند شده بودند و همچنان طایفه غلزایی داوود زی، نادری و ... که از سوی عمر خان برانگیخته شده بودند، اشتراک داشتند.

دو دیگر، این که خان های کوهدامن و روحانیون، شعارهایی را به پیش نکشیدند که به دل دهقانان چنگ بزند و برای شان دلکش باشد. آوازه ها در باره ضبط زمین های کوهدامنی ها و سپردن آن ها به افراد قبایل پشتون، بی اساس نبودند. اما چندان واقعی نبودند. جدایی از آن که بنا به تجربه قبلی، تنها زمین های سران اپوزیسیون را مصادره می کردند. افزون بر آن، سرنوشت قیام را به پیمانانه بزرگی اختلاف نظرهای رهبران کوهدامنی آن در باره تخت پادشاهی و خواست های پیچیده ساز امانی ها در باره روی کار آوردن دو باره حاکمیت امان الله خان تعیین کردند.

مگر بهای سنگین شکست طرح بزرگ امانیست ها، کوهدامنی ها و بقایای سقاوی ها را، باز هم ناگزیر دهقانان منطقه کابل پرداختند. کوهدامن در هم کوبیده شد و برخی از دهکده های آن به آتش کشیده شد و ضربه نیرومندی بر خان های بومی وارد گردید- بخشی از زمین های آنان ضبط گردید. با آن که در آتیه حکومت برای جلوگیری از دامنه یابی تضادهای ملی، از واگذاری زمین های آنان به قبایل پشتون خودداری ورزید.

حکومت توانست همچنان گروه هواداران امان الله خان را در کابل سرکوب نماید- بخشی از اعضای آنان بازداشت شدند. شماری هم اعدام گردیدند. این وضعیت که نقش پیش برنده در قیام، هر چند هم نافرجام را، خان های کوهدامن، بازی نمودند، نشان داد که امانیست ها، نیروی چشمگیر و امکاناتی برای ایجاد دشواری های واقعی برای نادره در اختیار نداشتند و عملاً چونان یک اپوزیسیون نه چندان جدی اجتماعی- سیاسی و مسلح رژیم نادر خان از گردونه بیرون رفتند.

رخدادهای کوهدامن، نقش برجسته مساله تباری را در افغانستان به نمایش گذاشتند. هرگاه امان الله، مشی نسبی برابری حقوق قومی را پیش گرفته بود، نادر به گونه یی که استارک- سفیر وقت شوروی در کابل عادلانه می پنداشت: «با تکیه بر زور، لزوم پیاده ساختن مشی حساس قومی را مطرح و حکومت خود را بر شالوده تضادهای قومی- عمدتاً رویاروی قرار دادن عملی قبایل افغان (پشتون) با همه اقوام دیگر کشور، استوار ساخت».⁵⁷ مگر خطر پدیدآیی کانون جدید مقاومت در کوهدامن، نادری ها را ناگزیر ساخت تدبیرهایی روی دست گیرند. برای بازسازی قسمی این ناحیه و در بودجه سال مالی نو، هزینه یی به میزان 500000 افغانی برای اعطای وام های بدون سود برای این منظور گنجانیده شد.

دهقانان می توانستند با بهره گیری از این وجوه، تخم های بزرگی سورت شده به دست آورده و به بازسازی بازار چاریکار بپردازند. از پشت دهقانان بسیار نادر، بار مالیات به زور گرفته شده در 1930، برداشته شد. مگر، با همه این ژست های مهربانانه و بس با نرمش، هر چند هم دیرهنگام نادره به سوی کوهدامن پر تب و تاب، نتوانستند ثبات سیاسی را در کشور که هنوز پس از جنگ داخلی به خود نیامده بود، برقرار نمایند.

4- جنبش ابراهیم بیک لئی (Lokai) و شکست اقلیت های تباری شمال:

استقرار حاکمیت نادرخان در کابل و بخش بزرگ گستره افغانستان در اواخر سال 1929- اوایل سال 1930 هنوز به معنای پایان یافتن خانه جنگی نبود. به ویژه وضع ناگواری در نواحی مرزی شمال کشور پدید آمده بود. نا به سامانی ها و نا به هنجاری های اقتصادی و سیاسی به ویژه رخدادهای جنوری- اکتبر 1929 انگیزه بالاگرفتن تمایلات خودگرانی در میان ازبیک ها، ترکمن ها، تاجیک ها و نمایندگان دیگر اقلیت های تباری باشنده شمال افغانستان گردیدند.

جامعه کوچک یهودی شمال افغانستان- به ویژه تاجران یهودی در اوضاع بحرانی پدید آمده- تلاش داشتند به نواحی مرزی روسیه [شوروی] بروند. برای آن عده از یهودیانی که ناگزیر بودند به کار و بار خود ادامه بدهند، آسان نبود:

⁵⁷ . بایگانی... پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ 38.

برای مثال، آمریت پولیس مزارشریف دکانداران یهودی بومی را متهم به داشتن مناسبات «خاص» با کارمندان فونسلگری شوروی می نمود. به این الزام که مشتربان [شوروی] در این جا گویا بیش از مشتریان عادی می مانند. تاجران یهودی را تهدید و تقاضا می کردند تا به ارایه خدمات «خاص» به دیپلمات های شوروی و خانواده های آنان پایان ببخشند (تنها در دکان های یهودی به زبان روسی سخن گفته می شد)⁵⁸

در مزارشریف پس از یک رشته کودتاها براله یا برعلیه نادرخان، قدرت به دست حکومت ائتلافی افتاد که متشکل بود از مهره های سرشناس گروه های اصلی تباری. منشی رژیم نو را به گونه اپراتیفی می بایستی فرستاده کابل - والی جدید- میر محمد حسین پیش می برد (تا نوامبر 1929 عبدالقویم خان که از سوی بچه سقاء گماشته شده بود، والی مزار بود).

نادریه، با تلاش به حل مسایل این ناحیه کلیدی، مگر دور افتاده [از مرکز] که اداره آن حتا در بهترین اوقات بس دشوار بود، اقدام به برداشتن چندین گام آشتی جوانه ورزید: به پیگرد فورباشی ارشد- ابراهیم بیک پایان داده شد. مهاجران بخارایی و دیگر نواحی فرارود، دیگر می توانستند آزادانه جای بود و باش خود را برگزیند و زمین به دست بیاورند و سه سال از دادن مالیه معاف باشند. در اواخر ماه مارچ 1930 کمیسیون ویژه دولتی به ریاست محمد یعقوب خان با دسته پی از سپاهیان منظم متشکل از یک هنگ پیاده با دو توپ و چند تیربار به شمال گسیل گردید.⁵⁹ وظیفه اصلی او برقراری صلح در مناطق شمال با کاربرد حد اقل نیرو بود و به راستی کمیسیون یعقوب خان عملا از اختناق در قبال ماموران و فعالان رژیم سرنگون شده بچه سقاء خود داری می ورزید- برخی از آنان برای مثال، میزرا قاسم خان به کمیسیون شامل ساخته شد. همگام با آن، کمیسیون رفتار کاملا متفاوت و آشتی ناپذیرانه پی را در قبال هواداران پادشاه پیشین- امان الله خان پیش گرفته بود. آنان را از کار برکنار می کردند- به ویژه اشتراک کنندگان مارش غلام نبی خان چرخنی را باخشونت مورد پیگرد قرار می دادند. حکومتی ها با راندن آنان انگیزه های خود پنهان نمی کردند: « شما حالا، درست مانند روس ها هستید، به شما نمی توان اعتماد کرد».⁶⁰

اوضاع پدید آمده رنگ و بوی تباری به خود گرفت- در میان سزا دیدگان بیشتر افغان ها (پشتون ها) و هزاره ها دیده می شدند: همو آن ها هسته دسته غلام نبی خان چرخنی- پریماکف بهار 1929 را می ساختند. آرایش نیروها و رویارویی های سیاسی در شمال، سیمای آن برهه را بازتاب می داد. رژیم نادر خان در سیمای کمیسیون ویژه خود خطر کرده بود برای چندی بر باشندگان محلی بومی به رهبری مهاجران آسیای میانه تکیه نماید و هزاره ها و پشتون های غلزایی (ناقلان زمان امیر عبدالرحمان خان) - هواداران امان الله خان را به بهانه گناهای که مرتکب شده بودند، به عنوان آماج ضربه خرد کننده برگزیند.

با رسیدن کمیسیون یعقوب خان به شمال، اعلام گردید جرگه سراسری اقوام باشنده ترکستان افغانی در شهر مزار شریف برای رسیدگی به همه مسایل متنازع فیه برگزار می گردد. مگر عدم تمایل باشندگان بومی به خلع سلاح شدن و دیگر نا به هنجاری ها عملا منجر به فروپاشی جرگه گردید و حل و فصل همه مسایل حاد مناطق شمال به برگزاری دربار شاه محول گردید: مجلس نمایندگان گروه های تباری در یک ترکیب فشرده- مشتمل بر 4 نفر از هر قوم.

کمیسیون دولتی، با بهره گیری از روش های تطمیع و فشار، یک رشته تمام عیار از فیصله ها را بر دربار تحمیل کرد. به شمول، به ویژه:

- 1- سپردن همه دارایی های خزانه و اسلحه به دولت
- 2- پایان دادن به اختلافات بین القومی
- 3- توقیف و سپردن (تسلیم نمودن) همه شورشیان و باندیست ها [به دولت]
- 4- پرداخت کلیه باقیات مالیه سر از سال 1919 (با افساط مگر با ده درصد افزایش به شکل درصدی)
- 5- موافقت با «پشکی هشت نفری»⁶¹
- 6- فرستادن فرزندان خان های محلی (بای بچه ها)⁶² به گارد شاهی (که در واقع گروگان گرفته می شدند تا سرکشی ننمایند-گ).

⁵⁸. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه مواد رفرنس در باره افغانستان پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 207،

بایگانی... مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 7، پوشه 156، برگ 122.

⁵⁹. محمد یعقوب خان- وزیر پیشین دربار امیر امان الله خان، در عهد نادر خان به سمت والی کابل گماشته شد- مرکز نگهداری و

بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62 پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ 134.

⁶⁰. همان جا، برگ 123، لودویک آدمک کارشناس سرشناس امریکایی مسایل افغانستان یک فاکت دلچسپ را گزارش می دهد که

بار دیگر بر اپورتونیسیم سیاسی جوانب جنگ داخلی 1920- اوایل 1930 گواهی می دهد. بنا به مدارک او، یکی از اشتراک کنندگان رخدادهای مزار - عطا محمد، نه تنها سزا ندید، بل که به کمیسیون یعقوب خان شامل ساخته شد. Adamec, Ludwig

W. Who, Who of Afghanistan, Grz, 1975, p. 124-125

⁶¹. نورم جلب و احضار به خدمت زیر پرچم با احتساب یک نفر از هشت نفر واجد شرایط در محلات بر اساس پشک (قرعه) -گ.

- 7- موافقت با گنشایش مکاتب سرکاری [دولتی]
 8- تعهد همه اقوام و قبایل مبنی بر اقدام نمودن در برابر دشمنان نادرخان
 9- مبارزه بی امان در برابر رشوه ستانی
 10- اطاعت بی چون و چرا از همه کارمندان گماشته شده از سوی حکومت بدون بستگی از ملیت آن ها.

تکیه اصلی نادریه هنگام اتخاذ برنامه عمل در شمال و پیاده نمودن آتیه آن بر مهاجران ترکمن به رهبری پیشوای روحانی آنان- ایشان خلیفه صورت گرفته بود. مهربانی ترکمن ها و پیشوای آنان را توانستند به این بها به دست بیاورند:

خود ایشان خلیفه رسماً به عنوان رهبر ترکمن ها و حاکم نواحی مرزی افغانستان از سپاهگرد تا اندخوی شناخته شد. از وی ادارات و حاکمان همه این نواحی (با آن که آن ها از سوی دولت گماشته می شدند) متابعت می کردند. [خان های] ترکمن از فرستادن فرزندان خود (بای بچه ها) به گارد شاهی معاف گردیدند و به جای آن پاسداری از مرزهای سپاهگرد تا حد فاصل بین میمنه و هرات را با شامل شدن در خدمت منظم سربازی به گردن گرفتند (سپاهیان عادی از جمع باشندگان بومی و بورد فرماندهی به جمع خدمات نظامی دولتی می آمد با رتبه و معاش).⁶³

مگر به گونه پی که از کار بر آمد، معامله با بخش ترکمنی مهاجران هنوز همه مساله «تامین صلح» شمال را حل نتوانست. ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه، با آن که در ظاهر حکومت نادر خان را به رسمیت شناخته بودند، و حتا به کمیسون یعقوب خان وعده کمک در مبارزه با موثرترین قوریاشی- ابراهیم بیک سپرده بودند، به تماس ها با وی ادامه دادند و از وی با پول و اسلحه پشتیبانی می کردند و حتا پول ذکات و مالیات را به افراد ابراهیم بیک می دادند، نه به ماموران نادریه.

مقارن با بهار 1930، تمایلات ضد نادریه در شمال، منجر به آماده گیری برای قیام سراسری ترکستان افغانی زیر شعارهای خودمختاری و خودگردانی گردید. در راس این جنبش با توجه به اوضاع، مهاجران بخارایی (و به پیمان نه کمتر مهاجران ترکمن) چونان منظم ترین و در عین حال شهرنشین ترین به لایه اجتماعی باشندگان شمال افغانستان، قرار گرفت. مهاجران افزون بر داشتن دسته های مسلح و افراد دارای توانایی های رزمی، دارای رهبران با اتوریته پی چون ابراهیم بیک و ... و شبکه گسترده و پر شاخ و برگ هواداران- هم در خود افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن بودند.

تسوکرمان- رییس دفتر خاورمیانه در کمیساریای خلق در امور خارجی در رابطه با موج فرارسیده تازه بی ثباتی در شمال افغانستان چنین نتیجه گیری کرد: «در شمال، به استثنای استان هرات، هرج و مرجی بی داد می کند که خود افغان ها هم در وضعی نیستند که به سر و ته آن پی برند.

... در استان های شمالی، طی دوره جنگ داخلی که به فروپاشی سازمانی حاکمیت دولتی انجامید، نیروهای قومی پی بر انگیزته شده اند که افغان ها (پشتون ها) که سرگرم رسیدگی به سر و سامان دادن به مسایل قبیله پی اند، در وضعی نیستند که از عهده آنان بر آیند. به دشوار می توان گفت که در شمال جنبش کاملاً شکل یافته اقلیت های تباری جا داشته باشد. بیشتر محتمل است که این خودمختاری گرای پی رو به افزایش قومی، به گونه مصنوعی از سوی مهاجران بخارایی بهره گیری می شود که هم در دوره بچه سقاو و هم همین اکنون نیروی سازمان یافته پی در برابر همه تلاش های حکومت مرکزی مبنی بر زیر اطاعت در آوردن ازبیک ها - ترکمن ها و تاجیک های شمال است».⁶⁴

چنین از کار بر آمد که زندگی و سرنوشت چندین صد هزار مهاجر از آسیای میانه شوروی در دهه 1920 و در دهه های بعدی سده بیستم، بخشی از تاریخ داخلی و سیاست افغانی و همچنان مناسبات بین المللی در منطقه آسیای میانه گردید. این موضوع بزرگ و پیچیده بارها موضوع پژوهش دانشمندان بسیار برجسته و نیز دانشمندان جوان- نمایندگان دبستان های گوناگون علمی، گردیده است. مگر توجه اساسی در تاریخ نگاری موجود به رخدادها و روندهایی که به گونه محلی در گرد و بر مرزهای امپراتوری روسیه رخ داده بودند، مبذول گردیده است. «کد» مشترک بیشترین کارهای پژوهشی در گام نخست- آن هایی که در چهارچوب دبستان تاریخی شوروی انجام شده بودند، روشن بود و بار سرشتی آن مهاجرت چندبعدی آسیای میانه به مثابه جنبش و یا پدیده کاملاً نظامی- سیاسی و ملی گرایانه (و به پیمان به بارها کمتر- اجتماعی) که برچسپ و پشتوانه «باسماچی گرای» داشت، بود.

مگر واقعیات زندگی روزانه مهاجرت و انهماک تنگاتنگ و ناگزیر آن به مسایل درونی افغانستان که خواهی نخواهی پیوند می خورد؛ ما را بر انگیزت تا مساله واقعیت این دوره- در واقع این پدیده عمیقاً اجتماعی شهری و نقش آن را در رخدادهای اواخر سال های 1920 - اوایل 1930 مطرح نماییم.

به همین پیمان، پرداز سیمای سیاسی و سرگذشت های انسانی رهبران مهاجران: ابراهیم بیک، ایشان خلیفه و دیگران- دارای اهمیت است. آثار مرتبط با این مسایل، با گوناگونی و رنگارنگی و حتا ارزیابی های متضاد، متباین اند.

⁶² . این واژه، جاگزین واژه «غلام بچه» گردید که در گذشته در دربارهای عبدالرحمان خان و حبیب الله خان کاربرد داشت-گ.

⁶³ . مرکز نگهداری و فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 2208، برگ های 141-142.

⁶⁴ . بایگانی سیاست خارجی.....، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 126، پروتکل 1، پرونده 155، برگ 27.

برای مثال، در یک رشته از مقالات یوری گانگوفسکی [سیمای] ابرهیم بیک به عنوان مخالف جدی حکومت شوروی و سپس رهبر محتاط و باسنجش تشکیلات مهاجران در افغانستان پردازد می گردد. او که با دست سرنوشت به گونه پی رانده شده است، در تلاش راه اندازی شورشی تازه در برابر رژیم بالشویکی به میهن باز می گردد، و متحمل ناکامی می گردد. نتیجه این که- او داوطلبانه به حکومت تسلیم می شود و به اساس حکم اداره عالی سیاسی، به تاریخ 31 اگوست 1932 تیرباران می شود.⁶⁵

در تاریخ نگاری آسیای میانه و افغانستان، تنها یادآوری های جسته و گریخته پی در باره ایشان خلیفه- رهبر روحانی مهاجران ترکمن می شود و این در حالی است که او نقش بس برجسته و [هر چند هم-گ.] متناقضی را در رخدادهای سال های 1920 و دوره بعدی افغانستان بازی نمود (در بایگانی ها موادی در باره او روی هم انبار گردیده است که تاریخ 1950 روی آن زده شده است) که به خودی خود، شایان توجه و آنالیز علمی است.

مقارن با اواخر سال های دهه 1920 سده بیستم، مهاجران آسیای میانه بیشتر در مناطق مرزی افغانستان متمرکز گردیده بود. با آن که برخی از گروه های آن و شماری از رهبران شان در مناطق دیگر کشوری که به آنان پناه داده بود، از جمله در کابل- پایتخت و پیرامون آن جا گزین شده بودند. در هژده کیلومتری کابل در کاخ قلعه فتوح، سید عالم خان- امیر پیشین بخارا با شمار بسیار نزدیکان، وابستگان و پاسداران خود جاگزین گردیده بود. او و همچنان مهاجران دیگر کمتر نامدار- نظامیان، رهبران سیاسی و روحانی برخی از قبایل، طوایف و گروه ها- که به کشوری که در پابندی به آیین اسلام نام داشت؛ مهاجر شده بودند، مهمانان خاص حکومت افغانستان شمرده می شدند.

[بیاید بینیم]، مهاجران آسیای میانه مقارن با آغاز جنگ داخلی در افغانستان چه کسانی بودند و چه دگرگونی هایی در آن طی زمان نسبتا کم مگر بس پر از فراز و نشیب اواخر سال های دهه 1920 تا اوایل 1930 رونما گردیده بود؟

شمار کل مهاجرانی که تنها در نواحی اندخوی بود و باش داشتند، نزدیک به ده هزار می رسید. این گروه بیشتر متشکل بودند از ترکمن ها که رهبر روحانی آنان- ایشان خلیفه قزل ایاق، دارای هشت هزار راس چارپا (مال، مواشی یا دام) (از جمله گوسفند) بود.

[گذشته از این ها]، مهاجران منطقه اندخوی زمین هایی گسترده پی به دست آورده بودند (دوازده هزار پیکال یا 6000 تانان) که بی درنگ همه به دست رهبران عشایر و بای ها افتاد. کتله اصلی مهاجران ترکمن، ناگزیر بودند برای امرار معاش از راه دهقانی و چوپانی نزد زمینداران و یا مالداران خودی یا بومی کار کنند. مهاجران میانه حال معمولا شمار کوچک چارپایان را خریداری نموده و یا دست اندر کار وارد نمودن چوب بودند که بیشتر در گستره شوروی کارسازی و تهیه شده و برای فروش به افغانستان آورده می شد که درآمد خوبی داشت. (برای نمونه، یک پشته شتر چوب در نوار مرزی شوروی 2.5 روبل بود و در این سوی مرز در افغانستان 10-12 روبل)⁶⁶ سیستم مالیاتی افغانستان نیز برای مهاجران مساعد بود (به سال 1928 به دلیل خشکسالی، کم آبی و مرگ و میر مواشی، مالیات بیشتر از این هم برای آنان کاهش داده شد). تنها در 1928 با مصوبه کمیته اجرایی مرکزی ترکمن، چاه های مربوط به مهاجرانی که در افغانستان بود و باش داشتند و این چاه ها را برای دامداران (مالداران) بومی به اجاره داده بودند، ملی ساخته شدند. همچنان فرق و چریدن دام های مربوط به رهبران دسته های جنگی در قلمرو شوروی ممنوع گردید.

⁶⁵ . نگاه شود به : یوری گانگوفسکی، مقاله: ابراهیم بیک لقی، مجله «آسیا- آفریقا- امروز»، 1994، شماره 4؛ همچنان اثر دیگر

وی :

Ibrahim Beg Loqai – Pakistan Journal of History and Culture, Islamabad, 1996, v. 17 = 1, pp. 105-114.

ارزیابی گانگوفسکی از شخصیت و پویایی ابراهیم بیک ملاحظاتی را از سوی برخی از خوانندگان در پی داشت. برای نمونه، در نقد مفصلی که بر مقاله او در زمینه مبارزه با مسایل باسماچی گرایی در مجله انترنتی «ترکستان» (که در هالند به نشر می رسد)، نوشته شده است، ابراهیم بیک چونان «مرد خون آشامی که در کشتن آدم های بسیاری دست داشت»، توصیف می شود.

. Turkistan newsletter, v. 97: 1-104 (2 December 1997) – Turkistan-n@Turkistan.org

⁶⁶ . مرکز نگهداری و فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1803، برگ 6

مهاجران ترکمنی نیز با قره قل همین گونه رفتار می کردند:

آن ها قره قل را به افغانستان می بردند که دو بار گرانتتر می فروختند. افزون بر آن، حتا آن بخش قره قل، که از سوی نهادهای بازرگانی دولتی به آن ها داده می شد، بعدا به افغانستان قاچاقی برده می شد.

شدید شدن رژیم مهاجرت های اقتصادی (موسومی) مرزی باشندگان ترکمن مناطق آسیایی شوروی که در سال های دهه بیست سده بیستم که ترجیح می دادند بیشتر در افغانستان بسر ببرند، وضعیت موجود را تغییر نداد؛ بخش چشمگیر آن ترجیح داد در ترکستان افغانی بمانند. این گونه، از 11370 خانوار حوزه فرقی تنها دو هزار خانوار آن به میهن خود باز گشتند (در سال 1928 تنها باشندگان 42 روستا) که بیشتر از بینوایان، تهیدستان و میانه حال ها بودند. این گزینش بخش ترکمنی مهاجران، هم دلایل اقتصادی و هم دلایل سیاسی داشت: بسیاری از آنان رزمندگان فعال در برابر حکومت شوروی بودند و به همین دلیل می کوشیدند در افغانستان جاگزیب شوند- جایی که افزون بر منافع اقتصادی، از منافع اجتماعی- سیاسی نیز بهره مند می شدند- برای نمونه، در اداره های محلی به عنوان کارمندان گماشته می شدند. مگر این وضع به خودی خود، نمایندگان سرکرده های مهاجران را به اتباع افغانستان مبدل نمی گردانید، حال چه رسد به گریزان عادی. آن ها شتابی نداشتند به تابعیت این کشور به دلیل اصلاحات تازه امان الله خان به ویژه در عرصه زندگی و معیشت، جلب و احضار اجباری به خدمت نظامی، آموزش اجباری کودکان، و مانند آن، در آیند.

مهاجران، از سویی هم، به این دلیل نمی توانستند به گونه نهایی تصمیم بگیرند از کشور زادگاه شان بیخی ببرند که می ترسیدند از سودمندی اقتصادی زندگی در دو خانه محروم شوند و بسیاری به شکست رژیم بالشویکی و احیای اشکال پیشین دولتی در آسیای میانه شوروی (امارات بخارا و ...) امیدوار بودند.⁶⁷

این دوگانگی موقف رهبران مهاجران و وابستگی کوچ کردگان عادی از آنان، برای دولت میزبان خوشایند نبود- از این رو، چند بار خواستند تا همه یا تابعیت افغانستان را بپذیرند یا به میهن شان باز گردند.

در همه این اوضاع، یک نکته بسیار مهم وجود داشت- همو دوگانگی وضعیت اجتماعی- حقوقی مهاجران (به ویژه ترکمن های ناحیه اندخوی) موجودیت آنان را تامین می نمود؛ ذخیره مواد خوراکی برای چرخش مواشی در افغانستان برای 3-4 ماه بسنده می کرد، و در دیگر اوقات با آن که بخشی از ترکمن های آن در گستره شوروی بسر می بردند. این وضعیت **امپراتیفی** اقتصادی دلیل عینی پی برای بازگشت این گروه تباری بود - چیزی که به آن دولت آسیای میانه شوروی که در اواخر سال های دهه بیست رژیم مهاجرت های مرزی را تشدید نمودند، و مشی عمومی خود را در قبال کوچروان و مهاجران موسومی که در میان آن ها حتا نمایندگان قبایل بومی افغانی (پشتون ها) نیز حضور داشتند؛ پیگیرانه پافشاری داشت⁶⁸.

استخبارات شوروی نقش خود را در حل این مساله بازی نمود؛ این ارگان در میان مهاجران (به ویژه در میان ترکمن ها) و باشندگان بومی دشمنی انداخت. پاداشی که در ازای «ارتباط» به برخاستگان از آسیای میانه داده می شد- مرمی، علوفه، خواربار و ... بود، با آن که در ظاهر امر این گونه انتریک ها بار معاملاتی داشتند- برای مثال، غلزاری ها به جانب مقابل مواد خام مانند قره فل و پشم می دادند.

بهار سال 1930 حکومت افغانستان تلاش ورزید تا با ابراهیم بیک زبان مشترک بیابد. او حتا فرمان نادرشاه را مبنی بر تقرر خویش به عنوان معاون والی (نایب الحکومه) مزار شریف به دست آورد.⁶⁹ یعقوب خان- رییس کمیسیون در زمینه مصالحه شمال (غبار می نویسد که وی همچنان به عنوان والی بلخ گماشته شده بود) به یاری میرزا قاسم خان و ایشان خلیفه با ابراهیم بیک به توافق رسیدند تا در مزار شریف دیدار نمایند. در آستانه فرا رسیدن نورو، ابراهیم بیک با همراهی 700 سوار به بلخ رسید که گروهی بزرگی از نظامیان بلند پایه به پیشواز وی شتافته بودند که این کار گواه بر مقام عالی مهمان بود. سپس وی با 50 پاسبان و بقیه جنگاوران خود به شهر مزار شریف رسید. مگر پدیدار شدن سر و کله شمار بسیار ترکمن های مسلح پیرامون باغی که او و افرادش در آن پاییده بودند، و دیگر رویدادها او را برانگیختند تا از دیدار با یعقوب ها سر باز بزند. در جریان چند ماه اخیر، مناطق بزرگی از میمنه تا مزار شریف و قطغن زیر تاثیر او بودند.

پویایی گروه های مهاجر به رهبری بخارایی ها، نه تنها هنگامه شهرنشینان رانده شده، بل امری بود مخصوص به خود، با آن که معامله پی بود بس مخاطره آمیز با رژیم نادرشاه [که نیک آگاه بود که]- «... رهبران مهاجران با حمایت از گرایش های جدایی خواهانه و «پیکار با تفنگ» می کوشند تا قیمت خود را نزد حکومت افغانستان بالا ببرند و برای خود مواضع بسیار خوبی را در گفتگوها با یعقوب خان و حکومت افغانستان دست و پا نمایند».⁷⁰

اوضاع در ترکستان افغانی پاییز سال 1930 هنگامی پیچیده گردید که حکومت نادرشاه از ابراهیم بیک تقاضای به زمین گذاشتن سلاح و فروپاشانی دسته های رزمی وی را نمود و با پاسخ رد او روبرو گردید. قریبانی خشن که به گونه اساسی با انتریک های بازیگران بومی و خارجی «بازی بزرگ» در افغانستان تحریک شده بود، از نخستین بهانه به دست آمده برای جمع آوری مالیات و رسیدن به حساب ماموران نادریه در ولایت خان آباد بهره گرفت و آشکارا در برابر رژیم کابل با شعارهای دفاع از اسلام و ملت برآمد نمود. ابراهیم بیک بی رحمانه زورگویان دولتی را نابود می

⁶⁷ . دلچسپ است که در گفتگو با مرزبانان شوروی در 1929 یکی از بای ها اعلام داشت که او خود را از اتباع نیکلای دوم می

شمارد و دیگری از اتباع امیر بخارا. همان جا، برگ 18.

⁶⁸ . برای نمونه، در قره قوم جنوبی بیش از 300 هزار راس گوسفند ماده را قبیله های درانی و غلزاری می چرانیدند.

⁶⁹ . یوری گانکوفسکی، مقاله پی زیر نام « ابراهیم بیک لقی» - مجله آسیا و افریقا امروز، 1994، ص. 62.

⁷⁰ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه ... فوند 62، پرونده ویز[2، پوشه 2208، برگ 211.

نمود که این کار برای وی پشتیبانی مردم بومی (بیشتر تاجیک ها) و نیز مهاجران تاجیکی و ازبکی لقی را تامین می نمود.

در دسامبر 1930 دسته بزرگی به رهبری شاه محمود- وزیر دفاع به شمال گسیل گردید. این دسته متشکل بود بر واحدهای منظم قبایل پشتون از ولایات پکتیا، وردکو قبایل مسعود، جدران و ... که مقصد از گسیل آن برقراری نظم و نسق واقعی شمال- شرق و (یا) سرکوب همه تشکیلات اپوزیسیونی و در گام نخست، دسته های ابراهیم بیک بود.

رهبران شوروی که سال های دراز (به ویژه پس از روی کار آمدن نادر شاه) حکومت افغانستان را به پایان دادن هر چه سریع تر به کار دسته های مهاجران فرا می خواندند، در عمل یک سیاست دو رویانه را پیش می بردند: با آوردن فشار بر افغان ها بس ماهرانه با مهاجران در بخش افغانی مرز برخورد می نمودند و در برخی از موارد حتا پنهانی با آنان همکاری می نمودند.

تسوکرمان در نامه خود عنوانی کمیسار خلق در امور خارجه ل. کاراخان (قره خان) با نگرانی نوشت: « من، تاکیک ما در خصوص ابراهیم بیک را خطرناک ترین تاکیک می پندارم که آشتی ناپذیری وی (برای مقاصد که به من روشن نیست)، نزد ما بدیعی است. روشن است منظور ما «غیر ممکن بودن مبارزه با ابراهیم بیک با توجه به ترکیب دهقانی دسته های او» است. به پنداشت من، در این جا اشتباه فاحشی صورت می گیرد که منجر به بخشیدن هویت غیر مستدل به ابراهیم بیک و جنبش کشاورزی- ملی شمال که هنوز در مرحله آغازین خود است، به رغم انگیزه بس عمیقی که در نتیجه سقوط امان الله، به قدرت رسیدن بچه سقاء و برقراری رژیم نادر شاه که همراه با تقویت فشار پتان ها بر اقلیت های شمال گردیده است، خواهد گردید. نمی توان موجودیت انتاگونیزم کشاورزی- ملی را که اپوزیسیون شمالی کابل را تغزیه می نماید، نادیده گرفت، مگر اشتباه بی چون و چرایی خواهد بود هرگاه جنبش بالقوه بی را که گویا از سوی ابراهیم بیک، ایشان خلیفه، بچه جنید و دیگران در حال شکلگیری است، به عنوان جنبش حقیقی عوضی بگیریم.

این ها، اندیشه احیای جنبش ضد شوروی با سماچی ها را که با تضعیف حاکمیت دولتی در شمال افغانستان، ساحه بی را برای آماده سازی یورش هایی به آسیای میانه به دست آورده اند، در سر دارند. بی تردید، به این جنبش برخی از عناصر اقلیت های ملی شمال می پیوندند. مگر این کار به معنای- آن نیست که ما در شمال جنبشی مثل جنبش کشاورزی- ملی به رهبری سردسته های با سماچی ها داشته باشیم. از این رو، در رابطه با ابراهیم بیک، بایسته است مشی محکمی را پیش بگیریم در راستای سر به نیست ساختن وی. در غیر آن، بهار، ما در سیمای وی تهدیدی را برای آسیای میانه خود خواهیم داشت، حال چه رسد به این که مشی دوگانه در قبال ابراهیم بیک، ما در چشم کابل بی اعتبار می سازد».⁷¹

حکومت نادرشاه، که از کمبود نیرو و منابع در مبارزه با شورشیان شمال رنج می برد، به حمایت شوروی امیدوار بود- ابراهیم بیک دشمن مشترک شمرده می شد. مگر جانب شوروی- حتا از فروش هواپیماها، جنگ افزار و مهمات سر باز زد.⁷² همچنان تقاضاهای پیوسته کابل مبنی بر بازگرداندن جنگ افزارهایی که از نزد غلام نبی خان چرخنی هنوز در ماه جون 1929 ضبط گردیده بود، بی نتیجه مانده بودند.

در مساله ابراهیم بیک، افزون بر هرگونه جنبه های ابزاری، به کارگرفته شده هم از سوی جانب شوروی و هم از سوی نادریه، همچنان پیچیدگی های عینی نیز موجود بودند که وی خود نیز از آن ها بهره گیری می نمود؛ تضادهای میان افغانستان و شوروی، ضعف رژیم جدید افغانستان و مانند آن. به گونه بی که رخدادها نشان دادند، سپاهیان وزیر دفاع- شاه محمود خان، برای مبارزه در برابر ابراهیم بیک آماده نبودند؛ آن ها مهمات کم داشتند. نمی توانستند خود را در برابر تاکتیک های حریف- شبیخون ها و راه اندازی عملیات سریع جنگ چریکی- عیار بسازند. همچنان تلاش هایی مبنی بر بسیج ساختن باشندگان بومی در برابر آن ها کم نتیجه بود؛ به جای 5-6 هزار توانستند نزدیک به 600 نفر گرد بیاورند. ایشان خلیفه برای فریب و «چشم بندی» یک گروه 150 نفری از ترکمن های مسن را که از جمع بینوایان و ناداران گزیده شده بودند و با تفنگ های یک تیر مسلح بودند، به فرماندهی قلیچ سردار فرستاد.

به گونه بی که غبار می پنداشت، رویارویی میان نیروهای ابراهیم بیک و گروه های زیر فرمان شاه محمود خان به آتش تنش های میان تباری میان شمال و جنوب افغانستان همیشه بیشتری انداخت. به زنان اسیر شده تجاوز می شد. گذشته از این ها، رویدادهای دیگری هم رخ دادند. برای نمونه، بنا به فرمان وزیر حربیه (شاه محمودخان) یک هزار خانواده ترکمن با کودکان و زنان و پیرمردان می بایست به زودترین فرصت بدون استراحت پای پیاده تا کابل می رسیدند. در روند این «راهپیمایی» بی مانند ستمبارانه و خشونتبار، شمار بسیاری درگذشتند و آنانی هم که زنده

⁷¹ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12ب، ردیف اول، پرونده 157، برگ های

در عمل، این گونه طرح آشکار مساله، تنها ابراز دیدگاه های شخصی است، چون خود تسوکرمان هنگام بررسی این موضوع، به دلیل از میان رفتن ساختار بخش شرق میانه در کمیساریای ملی، دیگر دست اندر کار مسایل افغانستان نبود. معاون کمیساریای ملی با دیدگاه او موافق بود، چیزی که در باره آن به دیگر کارمندان این اداره، به ویژه به نماینده دایمی شوروی در انگلستان - سوکولنیکف رهنمود داده بود.

⁷² . بایگانی سیاست خارجی شوروی، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پرونده 161، پوشه 41، برگ های 222-

مانند، در آینده به عنوان نیروهای «بیگار» در جایدهای خود شاه محمودخان و دیگر زمینداران منطقه کابل به «کار» گماشته شدند. به اشتراک کنندگان «کارزار شمال»- سربازان نیروهای منظم و نیز شبه نظامیان جنگجو «بخششی» های مالی یی به میزان تنخواه یک ماهه داده شد. گذشته از این، حکومت برای آنان مدال سپاسی ویژه یی به خاطر «سرکوب شورش قطعن» داده شد.⁷³

طرفه این که ضربه قاطع را بر دسته های ابراهیم بیک، همو دسته های مهاجران ترکمن وارد آورده بودند- با آن که رهبران آن ها روابط خود را با بخارایی ها نگهداشته بودند و به آنان کمک هایی هم می نمودند. با این هم تصمیم نگرفتند به دسته های او بپیوندند و بخش چشمگیر ترکمن ها حتا به نیروهای دولتی پیوستند. تاریخ 7 مارچ 1931 در نبردها میان نادریه و نیروهای مخاصم با آن، روز تعیین کننده یی بود. دسته های ابراهیم بیک تجرید شده و از سوی جنگجویان هزاره و سوران ترکمن که شمار شان به چهار هزار نفر می رسید، سرکوب گردیدند. اجیران ترکمن به پاس مکارگی خود جایزه گرفتند: فرماندهان القاب نظامی دریافت داشتند و افراد عادی هر یک تنخواه بخششی دو ماهه به میزان 80 روپیه گرفتند.⁷⁴

این بود بهای آخرین ضربه نادریه بر ابراهیم بیکان - جنبشی گسترده کثیرالمله یی که اشتراک کنندگان بلافصل آن به 15 هزار نفر می رسید و در صفوف آن بازرگانان، هم زمینداران و هم بزرگان و روشن است روحانیون حضور داشتند. به دلیل اوضاع تاریخی و نیز سیاسی (از جمله - بین المللی)، پیکان این جنبش همزمان دارای نشانه گیری هم ضد افغانی و هم ضد شوروی بود.

دلیل اصلی این دو پیکانه بودن ابراهیم بیکان، وضعیت مناسبات ملی- کشاورزی در شمال افغانستان بود- نابرابری اجتماعی- اقتصادی اقلیت های تباری با افغان ها- پشتون ها؛ در واقع وضعیت مهاجران شهرنشین آسیایی میانه یی که در آن به دلیل داشتن سازماندهی و مسلحانه بودن، قاعده جنبش را می ساختند. چنانی که یادآور گردیدیم، بهانه یی بلا فصل برای خیزش های ضد دولتی در شمال پاییز 1930 - زمستان 1931 تمایل حکومت مبنی بر خلع سلاح ساختن دسته های ابراهیم بیک و افزایش مظالم مالیاتی در کشوری که جنگ [شیرازه های-گ.] آن را از هم گسیخته بود، گردید.

نابرابری ملی گاهگاهی به بی پرده ترین وجهی پدیدار می گردید: هنگامی که موقع «رسیدگی به کار باشندگان اربیک» که از ابراهیم بیک پشتیبانی می نمودند، فرا رسید، روستاها و دهکده های ازبیک نشین یک سره به آتش کشیده شده و نابود شدند. این در حالی بود که در همین روستاها و دهکده ها، خانه های زمینداران پشتون در امان بودند.

س. شاه خمارف- خاورشناس تاجیکستانی بر پایه مواد آرشیف ملی افغانستان، به این نتیجه رسید که رژیم نادر شاه [پیروزی در-گ.] سرکوب ابراهیم بیک را با گرفتن کابل در اکتبر 1929، در یک ردیف ارزیابی می کرد.⁷⁵

خود ابراهیم بیک، که عملاً بهار سال 1931 در غرب افغانستان بود، بنا به برخی از مدارک، می خواست به ترکستان خاوری (کاشغر-گ.) برود.⁷⁶ مگر، چون کتل ها و گردنه های کهستانی در آن هنگام بسته بودند، برای او راه دیگری نماند جز این که به گستره شوروی برود و پس از تلاش های ناکام در آسیای میانه مبنی بر راه اندازی جنبش گسترده ضد شوروی؛ خود را تسلیم دولت نماید. تابستان سال 1932 او همراه با نزدیک ترین همراهانش تیرباران گردید.

رژیم نادر شاه که به دشوار توانسته بود جنبش ابراهیم بیک را پراکنده سازد، شتاب به خرج نمی داد دگرگونی هایی ماهوی یی در مشی تباری خویش و در خود «تکنیک» حکومتداری بیاورد. روشن گردید که ائتلاف این رژیم با رهبران و گروه های جداگانه تباری (در گام نخست با ایشان خلیفه) ترفندی بیش نبوده است. کرسی های «حاکم [اعلی]-گ.» در مناطقی که در آن بیشتر باشندگان ترکمن بود و باش داشتند، مانند گذشته در دست پشتون ها بود، با آن که «فیزیونومی تقسیم قدرت» در شمال اندکی دگرگون گردید». ماموران تازه گماشته از سوی دولت، باید نخست به ایشان خلیفه که کرسی رهبر عالی ترکمن ها و امیر نواحی مرزری افغانستان از سپاهگرد تا اندخوی را داشت، معرفی می گردیدند. مگر ژست های مهربانانه جداگانه رهبری پشتون به سوی مهره های موثر ترک و تاجیک تبار شمال، وضعیت راستین امر را دگرگون نمی ساخت.

73. غبار، جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، ترجمه انگلیسی، ص. 64.

74. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ریفرنثوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پروندخ 161، پوشه 41، برگ های 45-

46. پروفیسور ویکتور کارگون [- مسوول بخش مطالعات افغانستان در انستیتوت خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه - گ.]. در این باره می نویسد: «... نیروهای نادر شاه به رهبری وزیر حریبه- شاه محمود به نواحی شمال کشور گسیل گردیدند و در آن جا در مرز افغانستان با شوروی یکجا با یگان های ارتش سرخ آخرین دسته های مسلح با سماچی ها را بیخی نابود ساختند». مگر وی هیچ گونه اسناد و مدارکی برای ثابت ساختن این مدعای خود نمی آورد. نگاه شود به نوشته او در اثر «تاریخ سامانه یی مناسبات بین المللی»، جلد یکم، مسکو، 2000، ص. 223

75. شاهخمارف س. مهاجران آسیای میانه در سال های دهه 20 سده بیستم در افغانستان، مجله برگ های تاریخ، نشر فرهنگستان

علوم جمهوری تاجیکستان، سری: خاورشناسی، تاریخ و زبانشناسی، 1991، شماره 4، ص 57.

76. مرکز نگهداری و بررسی، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2548، برگ 101.

گ. گولیاپ- یکی از کارمندان جنرال فونسولگری شوروی در مزار شریف در باره اوضاع سیاسی پدید آمده در شمال افغانستان در پاییز 1931 چنین گزارش داده بود: «هنگامی که ضرورت می افتاد، مهربانی افغانی (پشتونی) را در قبال سرکرده های ازبیک ها تبارز دهند، آن ها را در صدر انجمن می نشانیند، مگر به محض این که کام شان برآورده می شد، به آنان پشت پا می زدند. تاجیک ها را اصلا به شمار نمی آوردند.»⁷⁷

با کارروایی های کابل، همچشمی های دنباله دار میان خود اقلیت های تباری دامنه بیشتری یافت: برای نمونه در اواخر ماه اگوست 1931 در ناحیه دهکده آلتی- بولاک (به فاصله 9-10 ورستی جنوب اندخوی) میان ترکمن های بومی و ترکمن های مهاجر بر سر تقسیم آب (حقابه) که نیز در پهلوی کمبود زمین، در این جا کم است؛ درگیری رخ داد. از دیدگاه اقتصادی حتا رهبر مهاجران ترکمن- ایستان خلیفه که در اوایل سال های دهه 1930 نزدیک به 4000 گوسفند داشت، نمی توانست بر دامداران بومی پیرو خود که دارترین آن ها 20 و حتا 30 هزار راس گوسفند داشتند، دست بالاتر پیدا نماید.

در آغاز، سال 1932 محمد گل خان که پیش از این توانسته بود در ولایات ننگرهار، پروان، قندهار و کاپیسا با خشونتبار ترین و بیدادگرانه ترین و روش ها از جمله تبعیض های تباری نظم بیاورد، به عنوان والی استان های شمال گماشته شد که در این جا تخمه های منازعات بیشتری را کاشت که دهه ها دوام پیدا کرد و در دهه های هشتاد و نود سده بیستم، ناگهان سر زد و در سیمای روبرویی های نظامی- سیاسی دارای ابعاد ملی بزرگ مقیاس تبارز کرد.

5- کشاکش های نخبگان] - «خاندان های چرخ و مصاحبان»- گ. [بر سر قدرت و به پادشاهی رسیدن ظاهرشاه:

پس از انجام ماموریت نظامی ناکام شوروی- افغانی [به رهبری پریماکف و چرخ-گ.] به مقصد احیای رژیم امان الله خان (اپریل- می 1929) و کمزنگ شدن دلچسپی رهبران شوروی به امانیست ها، اروپا مرکز تجمع نیروهای هوادار امان الله خان گردید. در گروه رهبری مهره های سرشناس رخدادهای سال های دهه 1920: غلام نبی چرخ در ترکیه⁷⁸، شجاع الدوله [غوربندی-گ.]، غلام صدیق چرخ و عبدالهادی داوی در آلمان، عبدالحسین عزیزدر ایتالیا (که خایین برآمد و به سود نادر خان به جاسوسی پرداخت) شامل شدند. دانشجویان افغانی و کارمندان سفارتخانه ها در این کشورها و نیز شماری از کشورهای دیگر به آن ها پیوستند. در استامبول [استانبول-گ.]، برنامه گروه های مهاجر آماده ساخته شده بود که پسان ها در نشست های محرم در برلین، و سویس و برایش گردید. به گفته غبار، در این نشست ها امان الله خان و شماری از سفیران افغانستان- هم از جمع سفیران برکنار شده و هم از سفیران بحال، حضور به هم رسانیده بودند⁷⁹. مهاجران امانیست که ناتوان از چاپ روزنامه یا کدامین نشریه دیگر بودند، اندیشه های خود را با نشر اعلامیه ها پخش می نمودند. در یکی از این گونه اعلامیه ها با امضای امان الله خان، سرشت اصلاحات انجام شده از سوی وی و دلایل ناکامی آن توضیح داده می شد و نیز سرشت مشی رژیم [نادر شاه-گ.]، افشا ساخته می شد.⁸⁰

⁷⁷ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پیک 41، پرونده 161، برگ 170 ب.

⁷⁸ . غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، محمود طرزی را نیز به این گروه مربوط می داند. مگر هیچ گونه منابعی که گواه بر پویایی های سیاسی طرزی - رهبر پیشین جوانان افغان و **خسر** امان الله خان در دوره مهاجرت تازه وی باشد، به دست نمی دهد. نگاه شود به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، به زبان انگلیسی، ص 94.

⁷⁹ . بر پایه مدارک منابع دیپلماتیک شوروی در ایتالیا، در این جا، مقارن با تابستان 1930 گروهی از ناسیونالیست های افغانی تشکل یافته بود که هدف آن برگزاری مجلس ملی در کابل بود: پویایی گروه دارای بار زیرزمینی بود. روزنامه گروه در هند به چاپ می رسید که پنهانی به افغانستان برده می شد- بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 21.

⁸⁰ . اقدامات مهاجران، حکومت را تا آن جا نگران ساخته بود که فیض محمد زکریا- وزیر امور خارجه، کتابی نوشت زیر نام «رد آوازه ها در باره شاه سرنگون شده» (به زبان های دری و اردو، چاپ کابل، 1931)، که در آن، وی شاه پیشین را که زمانی «امان الله کبیر» می خواند، به باد سرزنش گرفت و متهم به همه گناهان و تحریکات در برابر پادشاه جدید- نادرشاه کرد. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص 95، ترجمه انگلیسی.

غبار در چاپ دری جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در ص 115 این موضوع را چنین بازتاب داده است: «... یک بار هم اعلامیه مشروح در چندین صفحه با امضای شخص امان الله در افغانستان منتشر گردید. در این اعلامیه، پروپاگند و اتهامات مخالفان علیه امان الله خان به شکل استواری رد شده، مرام او برای ترقی افغانستان توضیح شده بود و ضمنا از لغزش های گذشته عاقلانه اعتراف گردیده و

بایسته است یادآور گردید که در مسکو، در آغاز به هسته ایجاد شده مهاجران امانی در آلمان، توجهی نکردند- نمایندگی های دیپلماتیک شوروی در غرب، سرگرم رسیدگی به کارهای رسمی و دولتی خود بودند و توجه کمتری به مسایل خاور- که رشته کارشان نبود، داشتند. آنچه مربوط می گردید به منشی رسمی مسکو، موفق آن در حفظ مناسبات کاری با حکومت نادرشاه به عنوان اقتضای زمان خلاصه می شد. در این حال کمیساریای خلق در امور خارجه به عنوان نهاد سیاست خارجی، می بایست از منشی پشتیبانی از نادر دفاع می نمود.

تسوکرمان (رییس وقت بخش سوم سیاسی خاور در کمیساریای خلق در امور خارجه) در یادداشت «در باره وضعیت مناسبات افغانستان و شوروی» عنوانی لیونید کارا خان (قره خان) - معاون وزارت امور خارجه شوروی نوشت: «آنانی که می پندارند به جای نادر خان می تواند کس دیگری که بیشتر به سود ما باشد، روی کار بیاید، سخت به بیراهه می روند (منظورم در آینده نزدیک است). چون، بازگشت امان الله به جای نادر در اوضاع کنونی در وضعیت موجود تناسب نیروها در کشور، در نزدیکی ها به دشوار ممکن است (من حتا بر آن هستم که بدون کمک مستقیم خارجی، امان الله هیچ شانسی برای بازگشت ندارد و من کدام کمکی را در این راستا نمی بینم) و می تواند تنها منجر به روی کار آمدن کرباتور بیشتر ارتجاعی هوادار انگلیس گردد. با کنار رفتن نادر در افغانستان، عصر جنگ های دامنه دار میان تباری و میان عشیره بی آغاز خواهد گردید که منجر به فروپاشی کامل و فیودالیزاسیون کشور خواهد گردید.

*آشفتنگی در افغانستان، برای انگلیسی ها این زمینه را فراهم می کند که با دست های قبایل (به پاداش عقب نشینی آن ها در مساله هند)، گستره افغانستان را به یک دهلیز ویرانگر به سوی جمهوری های آسیای میانه مبدل سازند و از سوی دیگر، ما را ناگزیر به اتخاذ تدبیرهای گران نظامی در مرزهای افغانستان بگرداند».*⁸¹

دیدگاه ها و رفتارهای کمینترن که امیدواری خود را به به راه اندازی انقلاب دهقانی در خاور از جمله در افغانستان از دست نداده بود، به شدت از دیدگاه ها و رفتارهای وزارت خارجه (تسوکرمان) متباین و متفاوت بود. گردانندگان کمینترن، با آماده ساختن مساله افغانستان برای بررسی در اواخر سال 1930، رژیم نادرشاه و منشی آن و نیز جنبش مهاجران آسیای میانه و مانند آن را به باد انتقادات تباهنکن (با آن که در برخی از موارد- بی اساس و لغزش آمیز) گرفتند.

گردانندگان کمینترن، نفس بازگشت نادر به سیاست کلان افغانی، جلوس وی بر تخت پادشاهی و رفتارهای بعدی وی را، یکسره با دسیسه ها و توطیه های انگلیسی ها گره می زدند و به همین دلیل، رادیکال ترین راهیافت ها را برای حل مساله افغانستان پیشنهاد می نمودند: ایجاد حزب انقلابی خلق افغانستان که «می بایست بخش برتر دهقانان را که از خود به عنوان مبارزان پیگیر ضد امپریالیسم انگلیس و حکومت نادرخان- شایستگی نشان داده بودند، بدون در نظر داشتن وابستگی های تباری، قومی آن ها،- و در گام نخست دهقانان کوهستان و کوهدامن را، به صفوف خود گرد بیاورد. پیشنهاد در باره ایجاد چنین سازمانی در نشست دبیرخانه کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی در دسامبر سال 1930 ارايه گردید».⁸²

چهره اصلی رژیم نادرشاه تصویر شده بود. سه نفر با آوردن این اعلامیه در افغانستان نزد نادر شاه متهم گردیدند که یک نفر آن دوران خان نام یک مهاجر هندی بود. دوران خان دستگیر و فوراً در بالاحصار کابل اعدام گردید.

این اعلامیه، سلطنت نادرشاه را تکان داد و بر خشونت او افزود. فیض محمد زکریا - وزیر خارجه، داوطلب تردید اعلامیه گردیده و شتابزده کتابی به نام «تردید شایعات باطله شاه مخلوع» به زبان های اردو و دری (طبع کابل، سال 1310) منتشر ساخت. در این کتاب، فیض محمد خان که قبلاً امان الله خان را «امان الله کبیر» می نامید، شدیداً او را سرزنش و متهم کرده و در صفحه سوم «اغتشاش سقوی» را «انقلاب کبیر» خواند-گ.

⁸¹. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرانتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 12ب، پوشه 157، برگ 34

⁸². مرکز نگهداری و بررسی....، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 417 آ، برگ 2. گردانندگان کمینترن (انتر ناسیونال کمونیستی) در سال های 1930-1931 با پیشنهاد نمودن اندیشه ایجاد حزب انقلابی افغانی، بی گمان دستاوردهای ناچیز پخش ایدئولوژی و پراتیک چپ رادیکال را در سال های 1919-1921 در افغانستان در سنجش نگرفته بودند. دشواری های فرونشمار (سازمانی، مادی و باوری- سیاسی) در این راستا منتظر حتا چپی های به بارها کار کشته تر ایرانی از دیدگاه معیارهای آسیای میانه بود.

حزب انقلابی خلق افغانستان می بایست در شالوده فعالیت های خود وظایف زیر را قرار می داد:

آ- مبارزه سراسری، همه جاگستر و پیگیرانه در برابر امپریالیسم انگلیس،
ب- مبارزه در برابر نظام مالیاتی و خودسری های ماموران دولتی و پولیس، مصادره مال های تاجران، زمین های زمینداران، خان ها و مالک ها و تقسیم برابرانه آن میان دهقانان زحمتکش، واگذاری سیستم آبیاری به دست ارگان های محلی خود گردان برگزیده شده از نمایندگان زحمتکشان بزرگ. در این حال، مبارزه به خاطر کاهش مالیات، فسخ قراردادهای اجاره و گروهی، بخشیدن همه باقیات، انتخابی بودن ماموران و مسوولیت آنان در برابر انتخاب کنندگان را به عنوان وظیفه دارای اولویت ارزیابی کرد.

پ- دستیابی به برابری کامل اقتصادی و سیاسی برای همه اقوام و قبایل باشنده افغانستان بدون استثناء. یکی از وظایف دیگری که اعلام گردیده بود، عبارت بود از لغو همه امتیازات برای شماری از قبایل و خاندان ها و اعلام عفو عمومی و برابری زبان ها.

ت- هدف دیگر، در تزه های کمینترن در باره افغانستان، - تشکیل آزادانه دولت افغانستان با پیوستن سرزمین های از دست رفته با چهار میلیون باشنده آن در نوار «قبایل آزاد» به آن، در چهارچوب سیاست داخلی خوانده شده بود. در این حال، باشندگان شمال: تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها و دیگران- می بایست از حق کامل تعیین سرنوشت برخوردار می گردیدند. بند نهایی سند کمینترن، اندیشه اصلی استراتژیک تدوین کنندگان آن را آشکار می سازد: با توجه به آن که آزادی راستین افغانستان می تواند تنها در نتیجه انقلاب سراسری ملی در برابر رژیم نادرخان به دست بیاید، هدف نهایی حزب انقلابی خلق افغانستان عبارت است از سرنگونی حکومت نادرخان و استقرار «جمهوری مستقل خلق». با آن که در این حال، تاکید گردیده بود: که این وظیفه می تواند در پیوند ارگانیک با انقلاب پیروزمند پرولتاریا و دهقانان هند در برابر امپریالیسم و فیودالیسم حل گردد.⁸³

ث- ارزیابی گردانندگان و تحلیلگران کمینترن در باره دورنمای توسعه اجتماعی افغانستان در آغاز سال های دهه 1930 گواه بر از دست دادن احساس واقعینی و عدم تمایل آنان به اعتراف به بی سنجشی خود در ارزیابی و پیشگویی اوضاع این کشور است و از همین رو، آن ها به گونه یی که اسناد بعدی ماه مارچ 1931 گواهی می دهند، براهین هر چه جدیدتری را که از دیدگاه آنان قاطع تر به سود مداخله فعال شوروی در امور افغانستان بود، پیش کش می نمودند: نادر خان گو این به انگلیسی ها تسلیم شده است. افغانستان دیگر منطقه حایل نیست و تخته خیز (پرشگاه) مبارزه امپریالیسم انگلیس در برابر اتحاد شوروی است که با بهره گیری از قیام دهقانی و راه اندازی جنبش اقلیت های تباری شمال می توان آن را برهم زد.

کمینترنی ها مساله را دست کم گرفته بودند: ایجاد «هسته انقلابی دهقانی» در درون افغانستان که می تواند مبارزه دهقانان را در راه آزادی افغانستان در برابر امپریالیسم انگلیس و حکومت نادرخان رهبری نماید. زمینه جنبش دهقانی در افغانستان به ویژه بخش شمالی آن با باشندگان تاجیک تبار، ازبیک تبار و دیگر اقلیت های تباری هست. شماری از رهبران این جنبش به تکاپو افتاده اند که باید آن ها را متحد گردانید. شعارها و میانی بایسته و سایر ضروریات را به دسترس آنان گذاشت و این گونه، نخستین گام ها را در راستای ایجاد حزب انقلابی خلق افغانستان برداشت.⁸⁴

مگر مقارن با این زمان، پرتنش شدن سراسری اوضاع بین المللی و یک رشته گره های منازعه آمیز با کشورهای همسایه خاور(به ویژه با چین)، دستاوردهای بس ناچیز سیاست پیشین شوروی در افغانستان و همچنان امکانات

سلطان زاده- نماینده حزب کمونیست ایران در کمینترن، در یادداشت گزارشی خود به کمیسیون سیاسی کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی، با اندوه، بار تصادفی پیوندهای این سازمان را با هوادارانش در منطقه خاطر نشان ساخت: مهم ترین اسناد پس از گذشت 4- 5 ماه به این جا می رسیدند و در خود مقرر انقلاب جهانی در باره برخی از مهم ترین رخداد های خاور پس از ده ماه آگاهی می یافتند! وضع پخش مواد و مدارک سیاسی- تبلیغاتی هم از این بهتر نبود: «تا 1928 یعنی تا آمدن من به کمینترن، هیچ گونه اثر مارکسیستی- لنینستی به زبان پارسی نبود. پس از کار توافرسای سه ساله، توانستم به یاری شماری از رفقای پارسی ((ایرانی)-گ.»، کتابخانه کوچکی از کتابواره ها (بروشورها)ی مارکس، لنین و استالین ایجاد نموده، و چاپ مجله حزبی- «ستاره سرخ» و روزنامه حزبی- «پیکار» و گسیل آن ها را به خارج سازماندهی نمایم (همان جا، پوشه 461، برگ های 33، 35). کمبود مواد سیاسی- تبلیغاتی و دیگر مشکلات برشمرده شده چپی های ایرانی، به پیمانان از این هم بیشتری می بایستی در افغانستان بروز کرده باشد- جایی که کار همانندی عمدتا به زبان فارسی به پیش برده می شد.

⁸³. همان جا، برگ های 57-59.

⁸⁴. مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 495، پرونده ویژه 154، پوشه 461، برگ 9، ولادیمیر بویکو، دورنمای توسعه اجتماعی افغانستان، در اوایل سال های دهه 1930: دیدگاه مبصر- مجله آنالیز ها، مسکو، انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم فدراسیون روسیه، صص 34-39.

محدود عینی مالی، موجب چیرگی تمایلات پراگماتیک در رفتارهای شوروی در قبال خاور گردیدند. مساله افغانستان به تدریج و برای یک مدت دراز در جایگاه یک مساله دست دوم رانده شد و مناسبات افغانستان- شوروی به رژیم تعامل بسیار اندک دو کشور همسایه دارای ساخت اجتماعی- سیاسی گوناگون در آمد. پیشگویی ها و طرح های خیال پردازانه کمینترن در مساله افغانستان، دیگر از پشتیبانی تصمیم گیرندگان در کرملن برخوردار نبود- افزون بر آن، این پیشگویی ها و طرح ها، تنها تجرید کمینترن در مسایل سیاست بین المللی و فروپاشی نهایی آن را تسریع نمودند.

هواداران امان الله به تلاش های خود در زمینه تحکیم مواضع و ساختارهای خود در مهاجرت بسنده ننموده، این ساختارها و مواضع را در درون افغانستان نیز تحکیم بخشیدند. آنان همچنان به رهبران شوروی با خواهش ها و طرح هایی مبنی بر مسافرت رهبر خود از راه شوروی به کوشکا- محل استقرار برنامه ریزی شده دسته پی متشکل از هزاره های مهاجر؛ رو آوردند. هواداران امان الله امیدوار بودند که اقدام جدید به سود [شاه-گ.] اصلاح طلب؛ پیشین هزاره جات (هزارستان) استان های خاوری و جنوبی، کوهدامن و کوهستان و نیز شمال افغانستان را به خیزش وا خواهد داشت. قیام برای بهار 1931 برنامه ریزی شده بود. خود امان الله، هرچند گاهی چهره خود را در سیمای رهبر جدید کشور به نمایش می گذاشت؛ برای نمونه، در ماه سپتامبر 1931 تلگرامی را با لحن تهدید آمیز عنوانی نادر گسیل داشت: «بس است. برخیز و برو. من به اندازه کافی قدرتمند هستم. خون مردم بیگناه را [به ناحق-گ.] مریز»⁸⁵

اپوزیسیون ضد نادر با شتاب به آرایش صفوف خود به انجام اقدامات در درون افغانستان متوجه گردید. [به گونه باور نکردنی برای بسیاری-گ.]، حتا کسی چون محمد گل خان مومند (مهمند) - رییس کمیسیون اصلاحات و وزیر داخله با گروه غلام صدیق خان چرخ، در تماس بود.⁸⁶

نقش فعالی را در آماده سازی ها، غلام نبی خان چرخ که به تاریخ 13 اکتبر 1932 از آنکارا به کابل آمد، به دوش داشت. پس از چند روز، شاه او را بار داد. نادرشاه از دادن کدامین کرسی دولتی به وی ابا ورزید. مگر به او پیشنهاد پرداخت تنخواهی برابر با تنخواه سفیران را در صورت خود داری از مشارکت در زندگی سیاسی و بود و باش در خانه اش در کنستانتینوپول (قسطنطنیه یا استانبول کنونی)، نمود. پاکت پیشنهادی آشتیجویانه شاه، شامل نگهداشتن کرسی سفارت افغانستان در برلین برای برادر وی- غلام صدیق خان که در آن هنگام در آن جا سفیر بود، و نیز واگذاری یک پست سفارت دیگر برای برادر دیگرش- غلام جیلانی خان چرخ می گردید.⁸⁷ غلام نبی خان وعده داد روی این پیشنهادها بیندیشد. مگر در عمل، بی درنگ در پی برپایی تماس ها با عشایر جدران در استان پکتیا گردید. او همچنان تمایلات سنتی بریتانیایی ستیزی وزیری ها را فراموش ننموده بود.

مگر، نادر به پی ها با بهره گیری گسترده از شبکه های اگتوری خود و نیز تضادهای قبیله پی، توانستند شورش رو به گداز در پکتیا را به دشواری سرکوب نمایند. شاه محمود خان- وزیر حربیه پس از بررسی اوضاع در ولایت جنوبی اعلام داشت که در این رویدادها چرخ نیز دست دارد؛ به تاریخ 7 نوامبر 1932 غلام نبی همراه با شماری از نزدیکان و خویشاوندانش به دربار به ارگ شاهی در کاخ دلگشا «برای هوا خوری و گردش» فراخوانده شد. نادر به محض دیدن او، پرسید: «غلام نبی خان! افغانستان به شما چه بدی کرده است که دست به خیانت می زنید؟». غلام نبی هم بی درنگ پاسخ گفت: «افغانستان می داند که چه کسی خاین است!». پادشاه خشمگین، در جا به سربازان فرمان داد تا او را در برابر چشمان نزدیکانش که صف زده ایستاده بودند؛ به مرگ بزنند.⁸⁸ نادری ها با نابود

⁸⁵ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرائتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 41، پرونده 161، برگ 19.

⁸⁶ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرائتوری در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ 104. بنا بر مدارک ارایه شده از سوی دیپلمات های شوروی، محمد گل خان هوادار ساختار اصلاحی بود. مگر انجام آن را در افغانستان پیش از وقت می خواند. در مراسلات دیپلماتیک سال های دهه 1930 او به عنوان یک هوادار پنهانی امان الله پرداز می گردد. فاکت های به دست آمده بر اساس منابع خطی و نیز تصویری از روی عکس ها نشان می دهند که همو محمد گل خان هنگامی که تصدی وزارت داخله را در دولت نادر به داشت، یکی از عمده ترین و در عین حال یکی از پرشورترین سرکوبگران قیام کوهدامن بود. پسان ها هنگامی که والی این استان گردید، به همین پیمان به خشونت به تسویه حساب با نیروهای اپوزیسیون پرداخت.

⁸⁷ . Afghanistan strategic intelligence: British records. 1919-1970 vol.2 Ed by Anita L.P. Burdent. Slough: Archive editions. 2002 p. 331-332.

⁸⁸ . به گفته غبار در صص 116-117 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، در این صحنه غلام جیلانی خان- بردار غلام نبی خان و پسران عمش جانبازخان نایب سالار و جنرال شیر محمد خان حضور داشتند. او گفتگوی نادر خان و غلام نبی خان را این گونه پرداز می کند: «خوب غلام نبی خان! افغانستان به شما چه کرده است که شما خیانت می کنید؟». غلام نبی خان در پاسخ گفت: «افغانستان می شناسد که خاین است»-گ.

ساختن خشونتبار حریف سیاسی اصلی شان در آن برهه، خشم جامعه افغانی را برانگیختند. حتا انگلیسی ها که نسبت به نادر حسن نظر داشتند، از آنچه که رخ داده بود، ابراز ناخشنودی و ناخرسندی کردند.⁸⁹

هر چه بود، دولت کوشید زهر چشمی نشان دهد- سه تن از هواداران چرخى که به کابینه وزیران و پارلمان گواهی هایی مبنی بر موجودیت فاکت توطیه ضد دولتی در جنوبی داده بودند، بی درنگ دستگیر و سپس اعدام گردیدند. شاه محمود خان که در آن هنگام در گردیز به سر می برد، دستور یورش به قبیله جدران را که به لیونی فقیر (فقیر ایپی)⁹⁰ [از مخالفان جدی انگلیس در نیمقاره هند-گ.] و دیگر محرکان شورش پناه داده بودند، داد. مگر با این هم، فقیر ایپی به رغم شکست جدرانی ها، توانست بگریزد.

دیگر اعضای خانواده چرخى نیز مورد اختناق بی ماندی قرار گرفتند: غلام جیلانی و چند تن از مردان دیگر این خاندان به سال 1933 به دار زده شدند. دیگران را به زندان افکندند که تنی چند از آنان در آن جان باختند و شماری هم که زنده مانده بودند، سال های سال در زندان سرای بادام بسر بردند. تنها غلام صفر اعتمادی⁹¹ که از خویشاوندان چرخى و نیز از خویشاوندان خود نادرخان بود، بخشیده شد. با این همه، دو تن از اعضای بس سرشناس خاندان چرخى- غلام صدیق خان- وزیر خارجه پیشین دولت امانی و عبدال عزیز- والی پیشین مزار شریف توانستند از اختناق برکنار بمانند. غلام صدیق خان پس از به پادشاهی رسیدن نادر، به گونه یی در آغاز توانست وفاداری خود را به او به نمایش بگذارد. مگر سپس بهتر شمرد برای آسایش یافتن به اروپا برود. او به سال 1934 با خاندان امان الله خان- شاه تبعیدشده پیوند خویشاوندی بست و با خواهر شهبانو ثریا (دختر محمود طرزی) - نوریه خانم عروسی کرد. در آینده، غلام صدیق در آلمان ماندگار شد که از آن جا برای مدتی چند به شوروی رانده شد.⁹²

عبدال عزیز یکی از چهار پسر جنرال افسانه بی- سپهسالار غلام حیدر خان چرخى (برادر تنی غلام نبی، غلام صدیق و غلام جیلانی) بود که در اواخر سال 1928 از سوی امان الله خان به سمت والی مزارشرف گماشته شد. زمستان سال 1929 از سوی آدم های بچهء سقاء به اسارت درآمد. مگر در راه کابل از چنگ آنان گریخت. پس از یک رشته سرگردانی ها در هند بریتانیایی و پارس، سر انجام، به سال 1930 چندی از پایتخت افغانستان سر برآورد. مگر باز هم به خارج رفت- در آغاز به ترکیه و سپس به آلمان - جایی که تا پایان زندگی (1961) در آن بسر برد. همراه با برخی از اعضای خانواده چرخى، تابستان 1933 یکی از نزدیکترین همکاران امان الله خان- [محمد ولی خان دروازی-گ.] نیز به دار آویخته شدند. او زیر زنجیر و زولانه، ریسمان در گردن، رو به دژخیم⁹³ فریاد زد⁹⁴: «به نادر خان بگو که او می تواند هزاران نفر همچو مرا بکشد. مگر روزی فرا خواهد رسید که مردم افغانستان به سرشت واقعی او پی خواهند برد و او را به سزای جنایاتش خواهند رسانید».⁹⁵

همه دارایی های ولی خان مصادره گردید. پیر و برنای خویشاوندان وی به زندان افتادند و کودکان شان از آموزش و پرورش محروم گردیده، سال های سال خانه بندی شدند. نه تنها حریفان و مخالفان آشکار و بلافضل نادرخان، بل نیز کسانی که از سیاست به دور بودند، در شمار قربانیان نادریه قرار گرفتند. داکتر عبدالحکیم طبیبی دیپلمات سرشناس به یاد می آورد: «گاهی چنین اتفاق می افتاد که حتا کسانی که در فروشگاه ها یا در خیابان ها با هم سرگوشی می کردند، با تهدید افتادن به زندان روبرو می شدند. پلیس سوءظن داشت که مردم از دولت انتقاد می نمایند».⁹⁶

خود طبیبی توانست از لیسه حبیبیه تنها به این خاطر بگریزد که مدیر مکتب از خویشاوندان برادرش بود.

⁸⁹. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم به زبان انگلیسی، ص 96.

⁹⁰. برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در باره ماجراهای فقیر ایپی، نگاه شود به مقاله «**استخبارات آلمان در منطقه قبایل**» در همین کتاب.

⁹¹. خانواده اعتمادی - یکی از شاخه های خاندان محمد زایی، از بازماندگان سردار سلطان محمد خان طلائی - نیای بزرگ محمد نادر خان است.

⁹². Afghanistan strategic intelligence: British records. 1919-1970 vol.2 Ed by Anita L.P. Burdett. Slough: Archive editions . 2002 p. 331-332.

⁹³. به گفته غبار، سید شریف خان- سر یاور (آجودان نظامی) شاه-گ.

⁹⁴. در ص 66 جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ این سخنان چنین ثبت گردیده است: «به نادر خان بگوید که اگر تو هزار آدم مثل مرا بکشی، باز هم روزی رسیدنی است که ملت افغانستان ماهیت اصلی ترا خواهد شناخت و حساب خود را خواهد گرفت»-گ.

⁹⁵. Adamac Ludwig W. Who is who in Afghanistan. Graz . 1975 P. 152.

⁹⁶. داکتر عبدالحکیم طبیبی، خاطرات ده سال زندگی دیپلماتیک من، 1995، ص 29، متن انگلیسی.

سرکوب خاندان پرشاخ و برگ چرخى و ديگر مخالفان رژيم به معنای آن نبود که نادریه از «شر» اپوزیسیون رهایی یافته باشد- مخالفان دست به ایجاد کانون های زیر زمینی یازیدند. برای مثال، در کابل سه پته جای (پاتوق) بود که در آن مخالفان گردهم می آمدند: لیسه نجات (امانی)، فروشگاه ساعت فروشی و ساعت سازی ماما ابراهیم خان، و چایخانه مینا سینگ- سکی از نوار مرزی هند بریتانیایی. بر پایه به برخی از مدارک، سینگ - سرباز گریزی هند بریتانیایی، در آغاز به برلین رفته و در آن جا به عضویت حزب گودار پیوسته بود. همچنان او در آلمان با یک دختر آلمانی عروسی نموده بود. سپس در سال 1930 از راه شوروی به کابل آمده و به یاری شوروی ها چایخانه یی باز نموده بود. چایخانه او دیدارگاه و پاتوق دوست داشتنی جوانان افغان و کابلی های دارای تمایلات میهن پرستانه گردیده بود. غلام صدیق خان چرخى و شجاع الدوله غوربندی(یکی دیگر از هواخواهان امان الله که از اختناق نادریه در امان مانده بود) و هر دو در برلین بود و باش داشتند، تماس های خود را با هوادان خود در کابل از طریق مینا سینگ حفظ می نمودند.⁹⁷

افزون بر امانیست ها و کسانی که می شود آنان را به گونه مشروط ترقی خواهان (یا به همین پیمان مشروط، جوانان افغان) نامید- یعنی نیروهایی که از جناح لیبرال و اصلاح طلب نمایندگی می کردند، در صفوف اپوزیسیون به گونه یی در بالا یادآور گردیدیم، هواداران دیدگاه های محافظه کار افراطی و همچنان نمایندگان برخی از گروه ها و جریانات تباری و مذهبی دیده می شدند. حزب نام نهاد «ارشاد» را می توان از چنین گروه هایی شمرد که در سال های 1932-1933 پویایی داشت. هسته این حزب با نام «مجتمع اسلامی» در هرات از سوی طلبه های جوان شیعه آموزش دیده در مشهد گذاشته شده بود. سازماندگان این مجتمع در آینده به کابل آمدند و در آن جا دست به ایجاد حزب ارشاد در گذر شیعه نشین چنداول یازیدند. رهبر این حزب سید اسماعیل بلخی بود. در شمار اعضای آن، کسانی چون سید علی گوهر آقای غوربندی، سید سرور آقای لولنجی، خواجه محمد نعیم، محمد اسلم غزنوی، عبدالطیف سرباز چند اولی، سید اسکندر مظفر چنداولی، داکتر اسد الله رووفی، محمد ابراهیم کندکمشر(سرگرد)، عبدال غیاث، خدای نظر، کندکمشر محمد حیدر غزنوی، و لوا مشر (سرهنگ) محمد حسن - پسران مسجدی خان دیده می شدند. هنگامی که دولت به موجودیت گروه و دیدگاه های ضد دولتی آن پی برد، فرمان داده شد تا دو برادر: محمد حیدر و محمد حسن را بکشند. برخی از اعضای گروه توانستند بگریزند و دیگران به زندان افتادند.⁹⁸

اپوزیسیون از پا افتاده در اقدامات خود به دهشت افگنی (ترور) روی آورد: تابستان 1933 یکی از دانشجویان لیسه نجات به نام سید کمال، که برای ادامه آموزش های عالی به آلمان فرستاده شده بود، سردار محمد عزیز - فرستاده افغانستان در برلین - برادر بزرگ ناتنی محمد نادر خان [(پدر سردار محمد داوود)- گ.] را از پا درآورد. به تاریخ 6 سپتامبر رویداد همانندی رخ داد: یکی دیگر از دانشجویان همین لیسه- محمد امین⁹⁹ به سفارت بریتانیا در کابل درآمده می خواست مک اوناک- فرستاده بریتانیا را بکشد. مگر وقتی او را نیافت، به سوی چند نفر دیگر از پرسنل تیر اندازی کرد.

سومین تیراندازی در کاخ دلگشاه (ارگ شاهی) به تاریخ 8 نوامبر 1933 در مراسم فراغت شاگردان لیسه های استقلال و نجات، رخ داد.¹⁰⁰ این بار، خود نادر شاه قربانی گردید. او را عبدالخالق- یکی دیگر از شاگردان لیسه نجات،

⁹⁷ . Marwat Fazal-ur- rahim. The Evolution and Growth of Communism in Afghanistan... P. 184-185.

⁹⁸ . در باره موجودیت و سرنوشت این گروه در دوره نادریه، سید فدا یونس افسر و دیپلمات پیشین پاکستانی در کتاب خود زیر نام

«افغانستان، احزاب و جریان های سیاسی در سال های 1879-1997»، چاپ پیشاور، 1997 صص 23-24 خبر می دهد.

منابع دیگر، تاریخ تشکیل این گروه را دو دهه بعد تر، در دوره صدراعظمی شاه محمود خان- پس از پایان جنگ جهانی دوم می پندارند که بیشتر مقرون به واقعیت است. بلخی، بر پایه این مدارک، پس از بازگشت از ایران، نخست هسته جنبشی را در هرات گذاشت و سپس به کابل آمده حزبی پی ریزی کرد و پس از چندی دست به کودتاه زد. او، بی درنگ به روز اول حمل 1329 در زمان نخست وزیری شاه محمود خان، پس از شکست کودتای نافرجام نوروزی اش، زندانی شد و مدت چهارده سال تا 1343 در زندان بماند و به سال 1347 درگذشت.-گ.

⁹⁹ . غبار در ص 154-155 نام این شخص را به نام محمد عظیم از تحصیل یافتگان آلمان یاد می کند و شرح مفصلی از ماجرای

سفارت انگلیس پرداز می کند. به گمان غالب، منابع روسی نام محمد عظیم را به اشتباه محمد امین آورده باشند.-گ.

¹⁰⁰ . آ. ارنولد- شوروی شناس و خاورشناس امریکایی بر آن است که اقدامات دهشت افگنی زنجیره یی آغاز دهه 1930 - کار

دست جوانان افغان از لیسه نجات (که توسط آلمانی ها ساخته شده و اداره می شد)، بود. ارنولد در شمار مسایلی که جوانان افغان و نادریه را از هم متمایز می ساختند(افزون بر یک رشته تضادهای مربوط به به پادشاهی رسیدن نادر و مانند آن) خواست های آنان مبنی بر برگردانیدن سرزمین های از دست رفته استان شمال باختری هند بریتانیایی با باشندگان پشتون را که برای نادریه اصولاً غیرعملی پنداشته می شد، بر می شمارد. ارنولد که شاید یگانه پژوهشگر از جمله پژوهشگران این مساله باشد که رد پای خارجی را در توطیه

پسر خوانده غلام نبی چرخى (درست يك سال پس از كشته شدن وحشيانه چرخى به فرمان شاه)، به رگبار تفنگچه بست. در ماه دسامبر 1933 عبدالخالق و نيز هشت تن از نزديكان وى و ديگر افراد مظنون در توطيه (از جمله سه تن از اعضاى خانواده غلام جيلانى چرخى) به دار زده شدند.

[هر چه بود، سر انجام، -گ.] در نبرد و پيكار خونين ميان خاندان هاى اصلى كشور و گروه هاى اجتماعى- سياسى و به سخن ديگر، ميان دولت و اپوزيسيون- براى مدت درازى وقفه ايجاد شد. پس از يك رشته برخوردهاى اوائل سال هاى دهه 1930 هواداران قانون اساسى و جوانان افغان (كه بخشى از آنان هنوز هم به بازگشت امان الله خان اميدوار بودند، و مى توانستند و در واقع هم خود را امانيست مى شمردند)، اعتراف نمودند كه در توازن قوايى كه در آن هنگام براى آنان خوشايند نبود، ترور نمى توانست به عنوان راهكار بايسته مبارزه با رژيم ليبرال- كنسرواتييزم (محافظة كار) كه جلو آن به دست برادران نادرخان- محمد هاشم خان، شاه محمود خان و شاه ولى خان بود، به شمار آيد.

به هررو، سر انجام؛ ديهيم و تخت پادشاهى به دست محمد ظاهر- پسر 19 ساله نادر شاه افتاد كه با نام ظاهر شاه تاج پوشى كرد. وى آخرين پادشاه افغانستان بود كه با كودتاى جمهورى سال 1973 [به دست پسر عم و شوهر خواهرش- محمد داوود-گ.] سرنگون گرديد. چهل سال فرمانروايى وى سرشار از رويدادهائى گوناگون بود؛ دوره دور و دراز جلوس بر تخت، پيمودن راه نه چندان آسان به سوى تجارب دموكراتيك در دهه 1960، نداشتن توانايى پيش بينى پيامدهاى آن و اجازه دادن به تضادهائى جديد در جامعه افغانى.

بهائى را كه او به خاطر كرده ها و ناكرده هاى خويش پرداخت، پس گران از كار درآمد؛ مهاجرت نزديك به سى ساله خودش، زنجيره پيهم تجارب اجتماعى- اقتصادى پى كه پيگيرانه كشور را به بن بست كشانيدند. از جمله تجارب ماجراجويانه بروكراتيك، راديكال چپ، اسلامى و مانند آن....

نادر خان، پس از سال ها تبعيد، در اوائل سده بيستم به ميهن باز گشت. بى آن كه ادعاى گرفتن قدرت و بازى كردن كدام نقش رسمى را داشته باشد¹⁰¹. مگر كوشيد در سيمائى يكى از اندكشمار كسانى كه مى توانستند در نقش بس مهم «نماد وحدت» كشور از هم فروپاشيده و از هم گسيخته، تبارز نمايند، ظاهر گردد. امروز افغانستان هنوز هم از پيامدهائى درگيرى هاى چندين ساله رنج مى برد و مهره هاى گذشته آن تنگاتنگ با مهره هاى امروزي و فردا كه به گونه معجزه آسايى در تابلوى نقاشى رستاخيز دولتى كه تاريخ اين همه سال ها به گونه غير عادلانه سرنوشت «ناكام» را بر آن تحميل نموده است، جا مى گيرد، همسايگى دارند.

اوائل سال هاى دهه 1930 جوانان افغان پى گرفته است. او براى نمونه؛ مى نگارد: «شوروى ها دست كم از پيش از سوء قصد برنامه ريزى شده به جان نادر خاناز آن آگاهى داشتند». آن چه كه مربوط به خود جوانان افغان (دقيق تر كسانى كه ارنولد به عنوان جوانان افغان پرداز مى نمايد) مى گردد، آن ها به رغم دكترين انقلابى شان و پيوندها با شوروى ها، متمايل به ماركسيسم نبودند. آن ها ناسيوناليست هاى پرشور و خونگرم بودند كه به خاطر هر آنچه كه آنان از ديده گاه تاريخى و باز گردانيدن سرزمين هاى از دست رفته، ناروا مى پنداشتند، انتقام مى گرفتند.

بسيارى از اندیشه هاى آنان، يك سره با روح ماركسيم- لنينيسم هماهنگ بود. مگر با اين هم، اين جنبش زير تاثير شوروى نرفت. برگرفته از اثر ارنولد زير نام «افغانستان: دو حزب كمونيست»، ص 8، به زبان انگليسى.

ارزيابى هاى ارنولد كه جستارهايى از آن را آورديم، به راستى به دشوار قانع كننده به نظر مى رسند. شايد، در چهارچوب ارزيابى هاى كليشه يى زمان جنگ سرد، نگاه شده باشند. مگر يادآورى وى از عامل آلمانى درخور توجه است. واقعا اوضاع بين المللى عمومى در اوائل سال هاى دهه 1930 (بحران جهانى اقتصادى و مانند آن) و تعويض رژيم سياسى در آلمان (روى كار آمدن هيتلر در آلمان)، نمى توانستند بر تمايلات افغان هاى حلقه ليسه نجات تاثير برجا نگذارند. در اين جا، محيط بس مناسبى براى انگليسى ستيزى، تندروى و مانند آن وجود داشت كه به پيمانه يى انجام اقدامات دهشت افگانه سال 1933 آن را تايد كردند.

¹⁰¹. بسيار به دشوارى مى توان با اين ديده گاه همنا بود. به باور بيشتر تاريخ نگاران، نادر از همان آغاز، در اندیشه گرفتن تاج و تخت

بود-گگ.

